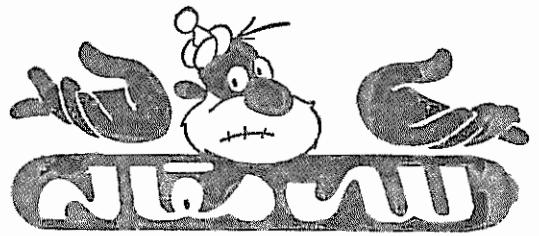


« سروصدا » بزرگترین عامل ایجاد بیماریهای قلبی است

چرا به

کاکا توفیق : - طفلکی قلبش خیلی خرابه !





آندره تعریف مراجعات!

شك نیست که شما خوانندگان عزیز هم مثل کاکا از شنیدن خبر عارضه قلبی جناب آقای وزیر معارف متأثر شدید و برای ایشان آرزوی شفای عاجل و سلامت کامل کردید اما این نادر و نادرحتی وقتی به منتهای درجه خود میرسید که درد دل ایشان را هم در جراید میخواندید و بعثت اصلی این عارضه پی میبردید. مقام وزارت ضمن این درد دل تاریخی فرمودند:

عارضه قلبی من بعثت مراجعات کوچک و جزئی مردم بوده است. منکه وزیر فرهنگ هستیم و باید به کارهای اصولی و اساسی پردازم هرروز مقدار زیادی از وقتم را مراجعاتی میگذرانم که بهیچوجه مربوط بمن نبود و سازمانهای کوچک فرهنگ میبایست آنها را می شنیدند و حل و فصل میکردند...

و بنده که کاکا توفیق سرمقاله بنویس باشم بقدری از این مزاحمت مردم برای مقام وزارت، ناراحت شدم که حدی بر آن متصور نبود و یقین دارم شما هم که الان دارید این مطلب را میخوانید بعد کافی ناراحت شده اید ولی در عین حال این سؤال را هم از خودتان خواهید کرد که اصولاً اگر سازمانهای کوچک فرهنگ «مراجعات مردم را نشنیدند و آنها را حل و فصل نکردند» تکلیف مردم چیست و چکار باید بکنند؟ آیا باید بجای شکایت بردن به مقامات بالا و بالاتر بروند برای مسئولین سازمان های کوچک فرهنگ آجان بیآورند یا اصولاً از کاری که در فرهنگ دارند چشم پبوشند؟

این سؤال البته بسیار بسیار بجا و بمورد است ولی پاسخ بجا و بموردش هم این است که مردم اصولاً از کاری که در فرهنگ دارند چشم پبوشند چون آجان آوردن کار پسندیده ای نیست و شکایت بردن به مقامات بالا و بالاتر هم عارضه قلبی بدنبال دارد که کاملاً مخالف بهداشت است!

خوب پس تا اینجا قضیه تاحدی حل شده و فقط یک نکته باقی مانده و آن اینکه ممکن است بعضی ها که سواد درست و حسابی ندارند متوجه نباشند که «کارهای اصولی و اساسی» کدامند و «مراجعات کوچک و جزئی» به چه نوع مراجعاتی اطلاق میشود؟

روی این اصل کاکا بعنوان توضیح مطلب عرض میکنند که در اصطلاح فرهنگ، مراجعات کوچک و جزئی عبارتند از: تقاضای یک پدر برای کم کردن میزان شهریه اطفالش، درخواست انتقال یک معلم که شش سال در بندر جاسک خدمت کرده و حالا میخواهد بتهران یا یک شهر دیگر منتقل شود، تقاضای مساعده یک فرانسوی عیالوار مدرسه، خواهش یک کارمند بتهران منتقل شده برای گذاشتن اطفال خود ب مدرسه و امثالهم که در صورت عملی نشدن این خواهش ها و تمناها اصولاً نباید به مقام وزارت توسل جست و اما مراجعات اصولی و اساسی که به مقام وزارت ارتباط دارند و بهیچوجه عارضه قلبی هم بوجود نمیآورند عبارتند از: کاندیدا شدن برای پست ریاست فرهنگ یک استان، کاندیدا شدن برای وابستگی فرهنگ در بلاد فرهنگ، تقاضای ارز تحصیلی برای اعزام آقا زاده به خارج البته بمنظور طلب علم و دانش!! .. و امثالهم. در خاتمه آرزو میکنم که خداوند هیچیک از مسئولین امور را به عارضه قلبی یعنی مراجعات جزئی و کوچک مردم مبتلا نسازد - آمین یارب العالمین.

«کاکا توفیق»

علت کمی جا!؟

مقامات مسئول بر کزاری مسابقات المپیک در ژاپن، اعلام کردند با وجود آنکه هنوز قهرمانان بیشتر کشورها به ژاپن نیامده اند معیناً دهکده المپیک پر شده و دیگر جا ندارد. در تحقیقاتی که ما کردیم کاشف بعمل آمد که در دهکده المپیک باندازه کافی جا در نظر گرفته شده بود منتها عیب کار مسئولین امر این بوده که موقع ساختن دهکده المپیک، سرپرست های تیم ایران را در نظر نگرفته اند و حالا به این مضیق بزور که بر خورده اند؟!!

شاعر با کدام چشم نگاه میکند؟

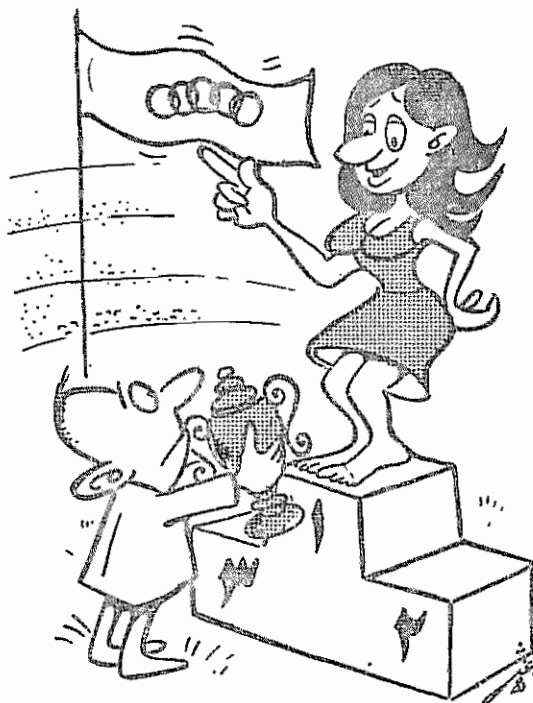
- بکارمند چشم: «چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن»
- بگلد قاطر چشم: «ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی»
- بمهین دیمی چشم: «چون بیرشدی ز کود کرد دست مدار»
- بسینه های سوفیالرن چشم: «فرو مانده در قیمتش مشتری!»

«صیافی»

طرح تفکیک

در اخبار روزنامه ها آمده است که با اجرای طرح تفکیک وزارت فرهنگ؛ دو وزارتخانه جدید بنام آموزش و پرورش و فرهنگ و هنر تأسیس میشود. و ما ضمن ابراز خوشحالی از اجراء شدن این طرح، شکر خدا را بجامی آوریم که دستگاه ب فکر تهیه طرح تفکیک وزارت دارائی نیافتاد و الا تمام ساختمان های موجود در تهران تبدیل به وزارتخانه های جدید میشد که هیچ، آن شهر جدیدی هم که میخواهند بعنوان نمونه برای ما بسازند شهر وزارتخانه های دارائی لقب می گرفت!

«تعداد دوشیزگان شرکت کننده در مسابقات المپیک امسال خیلی بیشتر از سابق است.» - جراید

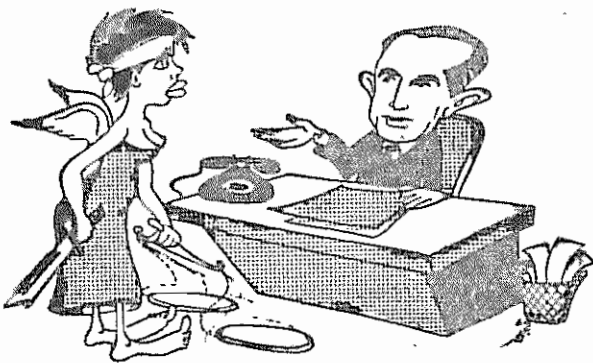


دوشیزه قهرمان - ... که توی این همه تماشاچی یکی پیدا میشد یکی از این حلقه هارو انگشت ما میکرد خیلی بهتر بود!

خوش است

از امور این جهان رندی و کلاشی خوش است ناسزاگویی خوش است و فحش و فحاشی خوش است گر تهی شد جیب ملت ای برادر غم مخور در سوئیس و لندن و پاریس، عیاشی خوشی است من نسا دارم بهر خوردن لقمه ای نان بیات لیک میگویم اگر نان است خاشخاشی خوشی است بار خود را روی دوش مردم بیچاره نه گر در این دوران و انظما چنیور باشی خوشی است جان نثار و خاک پای اغنیا گشتن نکوست بر در آنکس که دارد پول، فرضی خوشی است کشتزار وعده را آفت رسید از هر طرف از برای دفع این آفات سمباشی خوشی است

«دادگستری کارمند استخدام میکند.» - جراید



وزیر بادگستری - ... متأسفانه رفع احتیاج شد!

تقریب

انتقادی اجتماع سیاسی

تأسیس ۱۳۰۱
چهل و سومین سال انتشار
(قدیمیترین روزنامه ایران)
اداره: تهران
خیابان اسلامبول - شماره ۱۲۸
تلفن ۳۹۶۲۳
عنوان تلگرافی:
«تهران: روزنامه توفیق»
چاپ: رنگین
باغ سپهسالار تلفن ۳۹۶۸۵
امور هنری توسط:
«استودیو توفیق»

نقل و اقتباس مندرجات این روزنامه در مطبوعات، رادیوها، تلویزیونها و هرکجای دیگر بهر نحو و بهر شکل اکیداً ممنوعست و کلیه حقوق منحصراً بروننامه توفیق تعلق دارد.

بهای اشتراك

یکساله: ۴۰ تومن
ششماهه: ۲۲ تومن
برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی)
یکساله: ۴۵ تومن
ششماهه: ۲۵ تومن
(با پست هوایی):
بهای اشتراك باضافه مخارج پست هوایی آن
بهای اشتراك تقدماً دریافت میگردد

« هوای هود آلود تهران خون مردم را کثیف کرده است. » - جراید

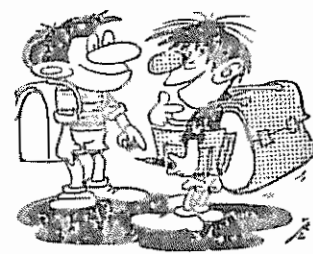
وادخواهی ..

« هر کس عضوی از اعضای بدن خود را اذیت و آزار کرده یا از آنها رکارهای بد استفاده کرده باشد ، در روز قیامت همان عضو هامن اورا میگیره و بنزد دادگاه عدل الهی میبرد و از اوشکایت و دادخواهی میکند. » از یک عقیده مذهبی قدیمی

روز قیامت است و هوا ، مثل هوای کوره دم کرده خورشید تا یکمتری زمین پائین آمده ... و عده‌ای برای خود شیرینی و تفریح میبرند بالا و دستشان را میزنند بآن مردم از کوچک و بزرگ جلوی بخش «دارالشکایات اعضاء شاکی» صف کشیده اند و یکی یکی بنوبت جلو میروند تا اگر عضوی از اعضاءشان از آنها شکایت دارد شکایتش را بکنند . بیرون «دار - الشکایات» هم یک ورقه بلند بالا زده اند و اسامی کسانی را که در محاکمه محکوم شده اند با ذکر شغل و نوع شکایت آنها نوشته اند . توی این سورت در قسمت افرادی که باعضاء خود ظلم کرده اند بیشتر از همه اسم دوره کردها ، دیپلمه های بیکار ، خانمهاییکه دماغشانرا عمل کرده اند ، خواننده هایجاز ، ملت شش هزار ساله ، و حالچها (؟) بیچشم میخورند و در قسمت افرادی که از اعضاء خود در کارهای بد استفاده کرده اند اسم روزنامه نویسها ، و کلاهی مجلس و دادگستری مدیر کلها . وعده زیاد دیگری نوشته شده است .

لای در « دار الشکایات» باز میشود... آن تو قشقرقی بره است . صدای ناله و ضجه و فریاد و آه و زاری اعضاء مختلف بدن ، از هر طرف بگوش میرسد : دو ردیف دندان شکسته و یکسته دامن یک ناوورا گرفته و دار در شکایت میکند که او توی نانهایش خاکاره و شن و ماسه میریخت و مرادرب و داغون میکرد . صورت ملت یقه اش را گرفته و دارد شکایت میکند که او مرا هر روز با سیلی سرخ میکرد ، دست رئیس اداره هوشناسی دارد از رئیس اداره هوشناسی شکایت میکند که او برای نوشتن پیش (1) بینی های هوایش ، توی سرمای کشنده زمستان مرا از پنجره بیرون میکرد ببیند برف یا باران میا بدیانه ؟! یکجفت دست گوشه کت یکمده شکم کنده را گرفته است و شکایت میکند که خدا مارا «راست» خلق کرده بود ولی اینها ما را «کج» کردند ! چشم فرشته عدالت دامن او را گرفته که خدا مرا باین آدم داده بود که بیعدالتی هارا ببیند و مجازات کنه ولی این بیورا استاد ظالم بلاها ! بادستمال مرا ببیند و بعد سرکاری دلشان خواست بکنند ... گوش هدای از صدراعظمها هم در «دار - الشکایات» داد و فریادشان هوا رفته که این آدم ها جز دروغ و چرت و پرت توی ما نکرده اند ؟!

در اینموقع هیئت داد رسان دادگاه عدل الهی وارد میشوند...
« شتریه مدارس زیاد است. »
تو که کیف داری پس چرا کتاب ها تو دست گرفته ای ؟
آخه توی کیفم شهریه مدرسه مو گذاشتم !

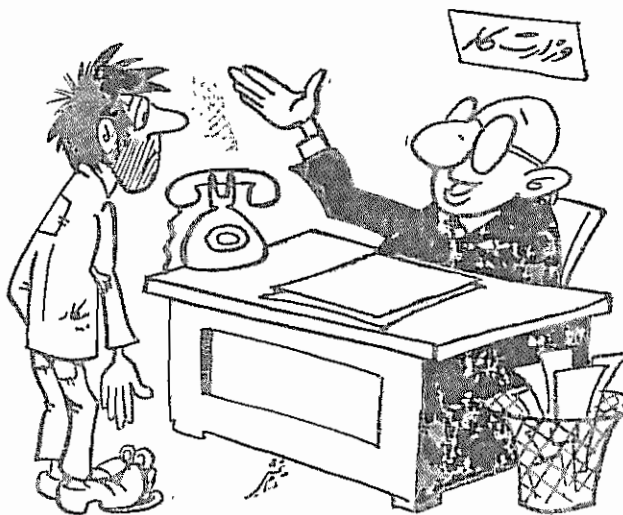


« جوان ۱۸ ساله ای که برای خود کشی ، در باغچه خانه خود در بر پا کرده بود ، هنگام انداختن طناب دار بگردن خود ، سگته کرد و مرد ! » - جراید

پای دار !

جوانی ز دکان طنابی خرید که در خانه با آن کند انتحار ولی بخت بد ، ناگهان سگته کرد

وصیت نوشت آن یل بی بخار :
« چو آهنگ مردن کنم جان نثار ،
چه بالای دار و چه پائین دار ! »



خیلی دیر اومدی ، چون کار از کار گذشته !

مأمور - هوا حاضر است قربان .
- تو چرا کثیف بودی که این آقا مجبور شود ترا بیلعد و خوش کثیف شود ؟
« هوا » - خدا پدر تو نو بیاموزه منو کثیف کردند و الا خودم مرمن که نداشتم کثیف بشم .
- کی کثیف کرد ؟
« هوا » - آقا : دود ، دود ، گاز و تیل !
- کیجاست این دود و تیل ؟
« دود گاز و تیل » - اینجام قربان ...
- ای رو سیاه آپارتی ! چه جواب میدی ؟
« دود گاز و تیل » - قربان منو ول کردند .
- کی ولت کرد ؟
« دود گاز و تیل » - شو فرینز و دو طبقه ...
- بسه دیگه ، خفتون بگیس ، شو فرینز را بیارید .
مأمور - خیلی زیاد هستند قربان .
- نماینده شانرا بیاوید ببینم چی میگه ؟
مأمور - حاضر قربان .
- چرا دود میگردی چونور ؟ شو فر نمونه ! - میخواستم نون بخورم در تانی من چه تقصیر دارم یخه اونائی رو بگیرین که بجای اتوبوس ، ماشین دودی زین پای ما گذاشتند .
- معرفیش کن .
- آدم «شجاعیه» قربان .
- هر کی میخواند باشه ، بگو ببینم کیه ؟

ورود و خروج !

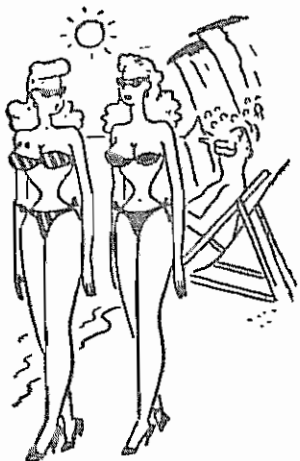
از تهران رفتند :

در هفته گذشته آقایان نون وینیر وحیک انگور در میت جناب آقای آبدوغ خیاره ، تهران را برای مدت ۹ ماه ترک فرمودند .
بتهران آمدند :

در این هفته جناب آقای موز همراه حضرت ماهی بتهران آمدند و در منزل میلیونرها سکونت کردند . همینطور آقایان داغ ابو صبحونه - زال زالک - باقالی پخته - سیب زمینی تنوری - کدو حلوائی به همراهی آقا . گردو خاک و سوزو سرما بتهران وارد شدند و در هتل مجلل جنوب شهر ما کن شدند .

دلیل نایب ها !

هفته پیش بالاخره نقش در آمد که نایب های شهر تاری در ایجاد آلونکها دست داشته اند و از آلونک نشینها بتفاوت از سه هزار تومن تا پنج هزار تومن تله کرده اند . در تماسی که منجر ما بایکی از این نایبها گرفت از ایشان علت اینکارهای « نایبانه » را پرسید ، نایب مزبور پس از اینکه قدری دورو برش را نگاه کرد سرش را بیخ گوش منبر ما گذاشت و یواشکی گفت :
« تقصیر ما چیه داداش ؟ .. ما « نایب اثر باره » شهر تاری بودیم !

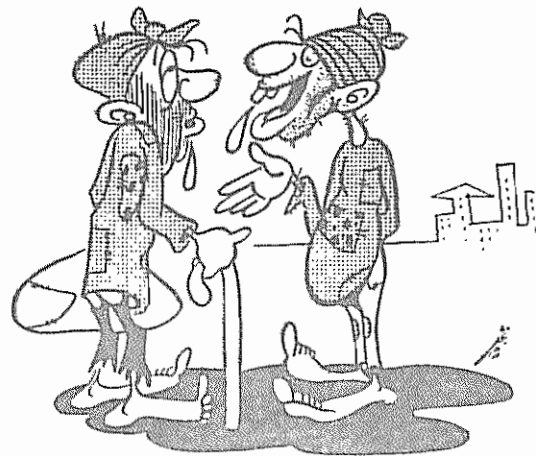


دخترهای ترشیده - برو بابا ، این مایوهای بی سینه رو هم من امتحان کردم ... غیر از سرما خوردگی واسم چیزی نداشت !

جواب های ، هوی است

در روزنامه ها خواندیم که :
« دولت از مجلس تقاضا کرده برای تصویب لوابیج وقت بیشتری اختصاص داده شود »
و بطور خصوصی شنیدیم که و کلاهم در جواب گفته اند :
- برای اینکه در میزان لوابیج تصویب شونده خللی پیدا نشود شمام برای وقت بیشتر وقت بیشتری اختصاص دهید و مدت آفرای از چهار سال به شش سال افزایش دهید .

د هفته گذشته گردو خاک بی سابقه ای تمام تهران را فرا گرفت .



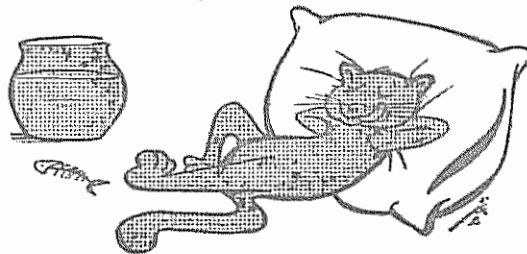
خوب شد نمرودیم و این چندروزه لااقل به شیکم سیرگرد و خاک خوردیم! ؟ . .

«دکتر پتروچی اینا لیانی که قبلا چنین انسانی راه رو لوله آذماشی پرورش داده بود، اخیراً بیست و هفت گوساله در آذماشگاه خود بوجود آورده است.» جراید

گاو و خزر

دیدیم که پتروچی نشسته گفتیم: بسبک عهد ماضی، زدخنه و در جواب گفتا: «گاو ان و خران بار بردار

«کلیه متهمان شیلات تبرئه شدند.»



«بدون شرح! ...»

تجدید نظر

وزارت بهداری ب مردم مزده داده که پرسش نامه هائی برای وارد کنندگان و مدیران لابراتوارهای دارو سازی فرستاده تا آنها را تکمیل کنند و بوزارتخانه عودت دهند . با وصول این پرسشنامه ها در قیمت دارو «تجدید نظر» بعمل خواهد آمد . چون احتمال می رود عده ای پس از اطلاع یافتن از این مطلب هوس مریض شدن بکنند بخش بهداشتیات توفیق یادآور میشود که نه در اصطلاح اقتصادی و نه در اصطلاح بهداشتی «تجدید نظر در قیمت» معنی ارزان شدن قیمت را نمیدهد بنا بر این بهوای ارزان شدن دارو نباید مریض شد چون ممکن است تجدید نظر وزارت بهداری ، قیمت داروها را بالا تر هم ببرد .

دشنامنامه های جدید صفحه مرک ندارد . - جراید

وزارت خانه های جدید

فرهنگی

بعد از برویوا و هنر و تلب زیاد بالاخره مسؤولین وزارت خرچنگک تصمیم گرفتند برای اصلاح این وزارتخانه آنرا به دو وزارتخانه تقسیم کنند و باینترتیب فرهنگ را «گسترش» بدهند . خبرنگار ما که از بس هیکلش کنده است کاملاً سورت بك «منبع» موقت را بخودش گرفته (۱) اطلاع میدهد که این دو وزارتخانه عبارتست از : «وزارتخانه کمبود معلم و کمبود جا» - و «وزارتخانه زیادی شاگرد!»



... مصیبتو شکر... کاشکی صفحه تو لود نداشتی!



کزاروشی که «وارن» رئیس دیوان عالی کشور بنگه دنیا، بعد از ده ماه تحقیق و مطالعه درباره قتل کندی رئیس جمهور سابق امریکا منتشر کرده است، نشان میدهد که شخصی بنا: اسوالد (که گویا همان اسوالد قبلی باشد !!) بدون هیچ مقدمه ای عشقش کشیده کندی را بکشد و بهین جیت هم یک تفنگک برداشته و رفته توی طبقه ششم یک عمارت و از آن بالا درق، درق تیر اندازی کرده و کندی را بتسل رسانده است و هیچگونه نظرسوئی هم نداشته است!!

«کمیته تحقیقات وارن» بعد از ذکر این موضوع دلیل قانع کننده ای نیز آورده که از نظر سیاسی کاملاً قابل قبول میباشد دلایلی که وارن آورده اینست: «بادر نظر گرفتن مسؤلیتهای خطیری که رئیس جمهوری بر عهده دارد، نمیتوان او را از همه گونه خطری که از هر جهت وی را تهدید میکند، مصون داشت»

(پس اینکجه ... بماچه ؟ ...) میخواست خودش هوای خودش را داشته باشد تا کشته نشود - مترجم! کمیته وارن در جواب این سؤال که چرا پلیس «دالاس» در حفظ جان کندی کوتاهی کرده میگوید:

«نحوه و چگونگی محافظت مأموران به فعالیت و ماهیت رفتار رئیس جمهور... بستگی دارد» و عبارت دیگر اگر پلیس دالاس از رئیس جمهور خوش آمد که محافظتش میکند ولی اگر بهش گفتند: نه بابا، این رئیس جمهور زیاد چنگی بدل نمیزند، آنوقت ولس میکند به امان خدا!

البته تمام نتایجی که کمیته تحقیق از اقدامات ده ماهه خود گرفته است، اعم از دست تنها بودن اسوالد و احساساتی شدن «جک» - رویی، قائل اسوالد در اثر خواندن يك نامه و بی خبر بودن پلیس دالاس و غیره، خواه ناخواه مورد قبول مانیز هیباشد، ولی موضوعی را که باید تذکر داد اینست که پلیس دالاس تمیایست اجازه میداد که جک رویی، اسوالد را ناک اوت کند، چون اگر مرحوم اسوالد الآن زنده بود مسلماً در کمیته وارن حاضر میشد و اعتراف میکرد که کندی را من نکشتم و لذا کمیته تحقیق نتیجه میگرفت که: اسوالد هم مثل جک رویی بیگناه است و کندی خود کشی کرده است!

و باین ترتیب کلک قفنیه کنده میشد، میرفت بی کارش!



فزون گردد شعور دیپلماسیت تا واقف شی باوضاع زمونه «۳ - شیدر»

۶۰۰۰۰ نایبنا باید از تحصیل اجباری بهر مند شوند . می بینی تا کجا تولاک کارند ؟ چقدر در گسترش جات است فرهنگ؟ که دارن واسه ما مژده مهند

وزیر آبادانی و مسکن گفت: « دولت برای روی کار آمدن مثل دولت های سابق بندوبست نکرده است. »

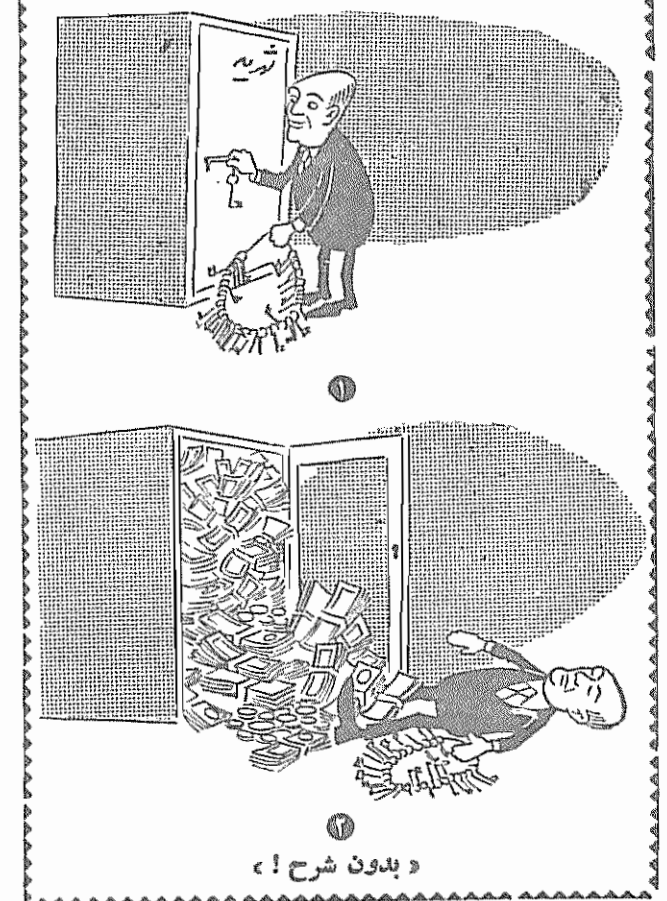
میخواهی اینجور یکی بی شبهه و رشک (جسارت میشه ها، دور از جنابت) همین و والسلام، دیکه مریخص!

شهرداری، با ماهی «نوبر» مبارزه نمیکنند. ما که سالها دیدیم رنگ ماهی از این ماهی که ماه نام آنست ما غیر نوبرش را هم دیدیم

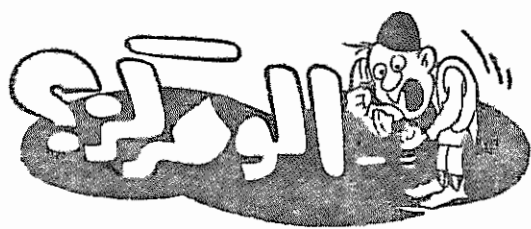
انگلیس از پیمان اتمی آمریکا و آلمان نگرانست از این بات آجنیول جان زن جوش که گاه گاهی خودت هم تحت مر نام با اینحال پس بدون بر نه وآره

مشکل کمبود کتابهای دبستانی تا آخر مهر ماه بر طرف میشود نرفته باشه کر از خاطر اتون که اینجور وعده ها تجدید میشه دیدی که موبویش بینیهامون الان بیست و زده که از درس میره تازه وعده میدن تا آخر مهر کتابها کاملاً آماده میشه

« وزیر فرهنگ سخته کرد . - جراید



« بدون شرح ! »



«خ - تلفنچی»

«پنیر فاسد در هفتکل» نفر را مسموم کرد.

«الو، مرکز، بکن با بنده صحبت بین نیم سبب پنیر با ما چه کرده ما ساختم با پنیر و نون خالی ولی اینهم ضرر داره برامون»
 خبر از هفتکل بشنوسه چارخطا یازم رحمت به اون وحلوا ارده کزین بدتر نگرود وضع مالی میشیم مسموم، خرامون و خرامون! «م - قا بله!»

«در «پل سفید» کوه سرعت پیشرفت می کنند.»

«الو، مرکز، کاکا این کوه کنده گرفته چون، میاده پیش پاورچین میخواد ویرانه سازد کلبه ها را همه ناراحتیم از دست این کوه»
 که وزنش شیش هزار ملیون «پونده!» که بستاند مسکن از مسکن ا نماید خون دلار قلبه! ها را شده ورد زبان جمله: «ووه، ووه» هوشی - م»

«کلاس ششم ریاضی به شهر منتحل شد.»

«الو، مرکز، کاکا کافر ننگ به شهر که بعد از اوله شه ریه بازی شده کار محصلها قدم رو»
 نموده با محصلهای ما قهر یبو منتحل نمود «شیش ریاضی» بفرهنگش بده یک! بیست رو! «هادی غم خور»
 «گرانی نان و گوشت مردم «صحنه» را تهدید میکنند.»

«الو، مرکز، امان از این کرانی بقدری گوشت گرونه چون با بام بقدری نرخ نان گردیده افزون»
 که بنماید ترقی نردبانی! که دیزی های مردم گشته ناکام! که باید داد فرش و کفش و تنبون «داود دزیشواری!»
 «وزیر آبادانی گفت: ۳۰۰ خانه در «ماکو» ساخته میشود.»

«الو، مرکز، در اینجا بپر خانه خیال خانه های طبق وعده پرانده هوش و گوش ارکله ما بپرکس هم که میگیریم خونه ها کو؟»
 دلم میگیره هی دائم بهانه که باشد روبقبله، بش جمده ندارد لانه حتی کله ما همه میگیر برادر، خونه «ماکو»! «کاظم نعمتی»

«استادیوم ورزشی سمنان از هر جهت ناقص است.»

«الو، مرکز، من هستم اهل ورزش (کاکا - من خیال کردم اهل سمنونی ...! هر ضمن، شعرت هم اینجا که میگی: «من هستم» یک کمی سکنه داره ولی زیاد مهم نیست، دوباره بگو گوش میکنم!)»
 «الو، مرکز، من هستم اهل ورزش و لیکن شهر ما استاد بومش الهی عیبهایش بر طرف شه که با ورزشش شوده ر لاغری خیک»
 داره ورزش برای بنده ارزش ا خراب از هر جهت باشد نموش نذارن وقت ورزشکار تلف شه رود سال دگر سوی المپیک! «سعود رستمی»

«اهالی «آبیک» از بی آبی نگرانند.»

«الو، در آبیک، ایندست فروین ندارد قطره آبی سطل و کوزه روان گشته ز چشم مردمان اشک نباشد آب در حوض و تلمبه»
 ز بی آبی دهنها گشته همچین شب ورور می کشیم از حلق زوزه ا همه نالند از بی آبی مشک ا شده آبدون ما انقد قلمبه ا «محمد علی تشنه لب»

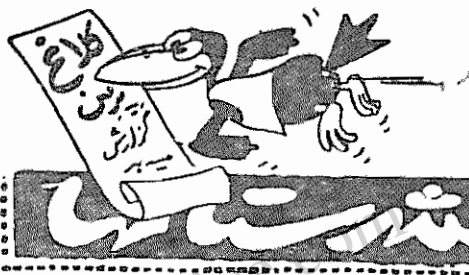


«اینها هم میرن المپیک «رگورد» بشکنند؟»
 «نه، اینها میرن «تخمه ژاپونی!» بشکنند!»

فریمان:

تلفنچی!

تلفن شهر فریمان هنوز مغناطیسی است گاهی هم در حین مکالمه دو نفر، آقای تلفنچی برای اینکه حوصله اش سر نرود کوشی را بر میدارد و به صحبت های آنها گوش میدهد؟! بدینجهت مجرم اسرار همه است! ... و مثلاً اگر شما روز قبل بوسیله تلفن با «علی آقا» نامی وعده دیدار داشته باشید و امروز بخواهید با او تلفن کنید تلفنچی با اطلاع کامل بشما میگوید که «علی آقا» امروز صبح ساعت ۹:۲۰ دقیقه مثلاً با «آقا تقی» سر ۴۲ تومن و ۷ زار طلبی که داشته «بگو مگو» شده و بی ساعت پیش هم رفته بخشدار، ناهار هم خانه میرزا فضل الله خان است؟! ... و باین وسیله بدون اینکه شما مزاحم علی آقا بشوید جریان را حل میکند!



خرم آباد:

پیغمبر فرهنگیان!

مسئولین بیمه فرهنگیان خرم آباد الحاق که آدمهای دلسوزی هستند و آنچه در قوه دارند بکار میبرند تا مریضهای محترم ناراضی از در بیرون نروند (منتها عیب کار اینستکه آدمهای بیقوه و بنیه ای هستند!) برای این کار دوسه نفر آدم خوش بیان را توی راهروی مطب گذاشته اند که هر مریضی آمد با زبان خوش باو حالی کنند که دو خوردن خوب نیست و اصلاً چیزی که برای مریض ضرر دارد همان دواست! تا مریضها از نبودن دوا ناراضی نشوند!

اخیراً یک بخشنامه هم مثل سایر جاها صادر کرده اند که هیچ کس حق ندارد در ماه بیش از دو بار مریض شود؟! ... و این دود فمه هم حتماً باید یکی اول برج باشد و دیگری حداکثر تا پانزدهم برج! چون از پانزدهم برج بعد، هم سر اسخه تمام میشود و هم دوا! که البته منظور از دوا هم یک جور قرص است که معلوم نیست از کجا هفت هشت ده کیلو وارد کرده اند و بناف مریضهای گرامی «ا» می بندند!

آموزگار فرهنگ خرم آباد: «فریدون - م»



گیلی: «تور تک»
 می جفلا نهره مدرسه دائر کونه با گب ...!
 از بس مرا وعده دهه می چکره شلا بو هی گب زنه، هی گب زنه می کله کلابو چاقوچا کونه صدتا اینتا دسته ننداره «دلبر خبر از حال دل خسته ننداره»
 خانه چاکونه، لوله کشه، برقا فاکشه در پنجره یا جا زنه، چارچوبیا تراشه می خانه یا آبادا کونه خو گب امرا اما تی برار خیمه بزه نیشته بصحرا می جفلا نهره مدرسه دائر کونه با گب تا مدرسه چا چیز بیگی سوجه توك و لب نزدیک تاییشی مدرسه یا شهریه خواجه با بوفروشی جفلا نهره تی کفش و کلابیه هر جا دینی دانشکده و شهریه حرفه تو وعده بدن گوش نوا دان هیچی تی صرفه وعده دهیدی باز مرا «خب به پسر جان»
 تو راست باور آخدا گفستار بزنگان

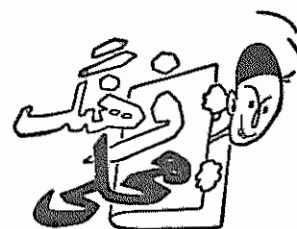
فومین:

سگ بر آن آدمی شرف دارد ...

شهرتار ما بدون اینکه در جمعیت حمایت حیوانات عضویت داشته باشد از طرفداران پرو پا قرص سگهای اولگر داست، حتی اگر دست خودش باشد از بودجه شهرتاری صدی سه چهارمی هم برای آنها درست میکند که خرج آخر شبشان در آمده باشد!

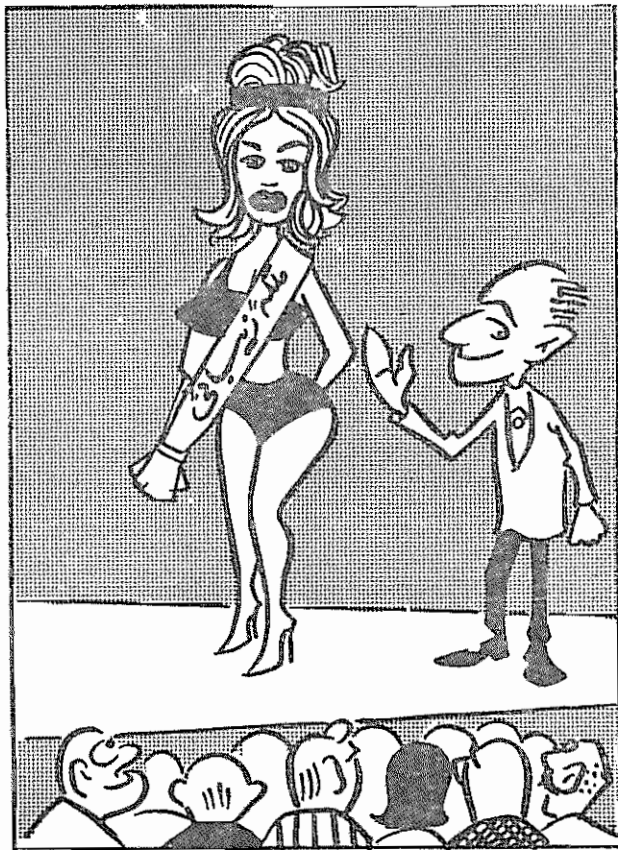
آخر شبها کسانی که در خیابان های فومین رفت و آمد میکنند چنان با ابراز احساسات شدید سگها مواجه میشوند که خانه رفتن را فراموش میکنند! هر چه با آقای شهرتاری (!) میگیریم کار سگها را یکسره کن، میگه اولا کار شهرتاری دوسره است و یکسره نمیشود، ثانیاً سگی که یکی دو تومن باشه خودش کلی آدمه ا و واجب الاحترام! ثانیاً ما زورمان به سگها نیرسه چکار کنیم!

«عبدالفتاح نوس فومینی»
 - بگو به شهرتار پر زور تر استخدام کنن که بتونه با سگها دست و پنجه نرم کنه!



لنجانی:

«اوشا: حیاط ا اشنو: شنا»
 «لنجان اصفهان: ر- کورتگی»
 لاهیجانی:
 «کونوس: از کیل ا گوکوله: کوساله»
 «سردی: نردبان»
 «حاج حاجبی: پرستوا»
 «قرهادیان»



- حضار محترم! ... افتخار دارم که ملکه زیبایی سال جدید را با مشخصات دقیق او، برای استفاده خانمهای محترم معرفی کنم: قد ملکه زیبایی: ۱/۷۰ دور کمر ملکه زیبایی: ۴۵ دور باسن ملکه زیبایی: ۹۵ توایم آرایش ملکه زیبایی: «کاری دیوا»

«خوبتر از همه»

دلباشوخ و پرچهره زیبا شده‌ای هر کجا «کاری دیوا» ست، تری می بینم لب از «روز لب» اش رنگ شقایق شده است بوی گل داده بوداد کلن، خوشبویش داده «فیکساتور» آن فرم قشنگی بورت تاشدی مشتری «کاری دیوا» بخدا چون نداری تو بجز «کاری دیوا» یاری



- تیک تاک: سسکه ساعت ا
- کوزه: کلابی دسته دار ا
- قوز: سسک ایبل مردانه ا
- جفتک: عشوه الاغ ا
- مرغ حق: مرغ خدا بیامرز ا
- مایو: سلوار قرنی ا
- «کلرور و لگرده»
- آرد: خاک ارة گندم ا
- شورت: آشغال دوی ا
- «ش - عزیزاده»
- دوزاری: رونمای هستی ا
- کنتوره: ترازوی اداره خاموشی «شیطان»
- جعهه: روز اعتصاب دولتی ا!
- سگ: چک دو تومنی تضمین شده ا!
- دی برخه: اتومبیل برس شده ا
- آدامس: اقمه سمج ا
- قلقلک: سیخونک لطیف ا!
- «مهور»



کاکا - آهای بچه مرشد!.. چه خبرته اون گوشه واسه تماشاچی ها معر که گرفتی؟ ممولی - مکه چطو - یسه جناب مرشد؟.. اینهمه تو بر اشون معر که گرفتی، بذاریه دفعه هم ما بگیریم! - : خوب! بگو ببینم از معر که گیری خوست اومد یانه؟ - : نه جناب مرشد، ... حالا فهمیدم هر کی بخواد مثل تو معر که بگیره کلاهش پس معر کهس! - : البته باین شرط که کلاهی بر اش باقی گذاشته باشن! - : جناب مرشد میکن یکی از رجال ماهی صد هزار تومن از دولت حقوق بگیره. - : به به، خوشم اومد!.. اینوبهش میکن رجل واقعی! - : جناب مرشد ... شنیدی شهر تاری میخواد برای کسب درآمد بیشتر، یه مرکز تفریحات درست کنه.

- : بهش بگو بره دانشگاه واز کنه که درآمدش بیشتره ا - : جناب مرشد صدر اعظم راست گفت که فرهنگ توسعه پیدا میکنه؟ - : آره، قرار شده وزارت فرهنگو توسعهش بدن و دوتا وزارتخونه آزش بسازن!

- : جناب مرشد، از برویچه های دانشگاه چه خبر؟ - : هیچی، دارن پس انداز کردن و بهشون یاد میدن. - : چطوره مکه؟ - : آخه از حالا بدهی شهریه شون و واسه چند سال آینده «پس - انداز» کردن! که بعد از حقوقشون کم کنن! - : جناب مرشد اون هفته که تو تهرون کردو خاک شده بود چی کار میکردی؟ - : هیچی بابا، حسابی خاک بر سر شده بودیم و هر کی بهمون میرسید میگفت: حاک توست ا! - : حالا عیبی نداره هر چی خاک شهر تاریه، عمر تموشاچیهای عزیز باشه!

- : جناب مرشد، فهمیدی؟

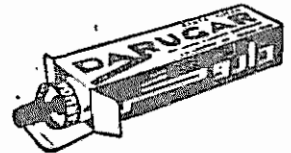
دو خبر

۱- روزنامه ها نوشتند که زلزله، شمال غرب کشور را تکان داد و خساراتی بیار آورد.

۲- و شبنامه ها هم نوشتند که خبر زلزله شیرو خورشید سرخ را تکان داد و منافعی بیار آورد!

«زرد آلو عنک»

خمیر دندان داروگر



تا که زد دندان او یکذره نیش ای بمر تو سرشته کاکلم ا تا نیتی هیچکه در درد سر تا نکردی از فساد آن مریش هر کز از بیری تنالی چون بابات! با خمیر دندان خوب مسواک کن ورنه دندان تومی یوسد چو چوب! میکشد از روز کار تو دمارا پند بس چسبنده تر از قند را! با خمیر دندان داروگر بشور می نماید لثهات را با دوام عطر مطبوعش ز هوش میبرد بشنوا ز من جان فرزند این سخن هست در عالم همیشه بی نظیر کرم دندان را در اندازد به بند می توان با آن همه چیزی جوید زحمت از این جهت کم می شود جز خمیر دندان داروگر معر تا که دندانت بماند استوار خواهی از دندان تو گردد بلور

مادری میگفت با فرزند خویش کای عزیز مادر ای جان دلسم حفظ کن دندان خود را از خطر دائما آنرا بکن جانا تمیز خواهی از دائم بمسانی بانشاط. جان من دندان خود را پاک کن آری آری با خمیر دندان خوب گر خمیر دندان بد آید بکار جان من بشنو زمن این پند را خواهی از دندان تو گردد بلور چون خمیر دندان داروگر مدام طعم نعمانی آن حال آورد گر خنک خواهی دهان را دائما سوی داروگر بر و چون این خمیر قیمتش ارزان و طعمش دلپسند چون صدف دندان تو سازد سفید لثه تو زود محکم می شود پس مبر از یاد هر کز ای پس باز هم پند مرا یادت بیار خواهی از دندان تو گردد بلور

«شش درصد بدرآمد ملی ایران اضافه شد» - جراید اضافه درآمد فینتیلی» گفتش: مژده بده چوتکه شده شیش در صد بدرآمد افزون گفت: افزون شده اندر عوض شصت درصد بمخارج، بی چون

ری. او. واک قهرمان قهرمانان

باطریهای ری. او. واک در قدرت و دوام بی رقیب است باطریهای ری. او. واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF بوده هرگز چکه نمیکند و هنگام خاموش بودن رادیو خود بخود شارژ نمیکرد.

باطریهای ری. او. واک برای هر نوع رادیو و چراغ قوه



مناجات کارمند

برای تصویب لایحه استخدام برخیز و بیا، ای صنم لبتک دراز
برخیز و بیا، که باز، مجلس شده باز
رو کن سوی این قیله حاجات و بگوی:
کار من در ماهه شرمنده ساز
ای کار ساز بنده نواز - ای
خداوند رحیم چاره ساز - آنها که
هدنی لبودند، مراجعت نمودند،
مرحمت فرمودند، درها را
گشودند - احترامشان بسیار، چای
وقلیاتان برقرار، کلهها آماده کار،
پسر! بدوچائی بیار، لواج زیاد
در دستور است. خودشان میدانند
مرا چه منظور است - الآن چندین
سال است که بر سر لایحه استخدام
قال مقال است - یکی میگوید
حرام و دیگری معتقد به حلال است -
عده ای میگویند شیری دم و یال
است - عنوانش پرشکوه و جلال
است - خودش باریک مثل خال است.
الهی کارمندانند، که بیشتر
نالان و کمتر خندانند - صبح و شب
روانند - خودشان هم علنش را
نمیدانند که چرا همیشه سرگردانند
- همینقدر میدانند، که دائم ریش
می خنابند!

آنکس که اسیر چنگ استخدام است
سر نیک و بد است، دائماً بد نام است
پیوسته بدرگاه خدا مینالد
چون بنده، که صبح و ظهر و شب، بد نام است
خداوند! بحق دلهای پردرد،
بچهره های پشیمان وزرد، به
مزاحمت آسفالت سرد، به بی
تکلیفی لایحه استخدام. به مواجبه
های بی د: ام، به طلبکار دائم السلام!
بکس نتمه بریش با بام، چیز زیادی
نمیخام، اگر خواستم؛ اینجای
آقام، از ما برسان سلام، با اعزاز
و با کرام، بالیا رسمی با احترام:
برگو بوکیل خوش کلام و همه فن
ای آنکه ندارد بدلت راه، سخن
ای آنکه دو صد لایحه کردی تصویب
حل کن به یکی لایحه! این مشکل من!

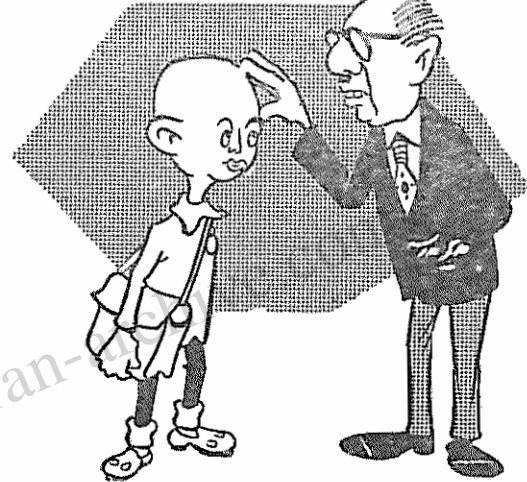
« اغلب مدرسه ها پر است و جا
برای اسم نویسی بچه ها ندارند.»



کاکا به اسکندر - دنبال « آب
حیات » میگردی؟
اسکندر - نه بابا دنبال یک
مدرسه خالی میگردم که اسم بچه مو
نویسم!

بد بدبینم
من دنیا و همه مردم آن بدبینم
بر همه مردوزن از خرد و کلان بدبینم
بسکه بد دیده ام از مردم دنیا دیگر
بجهان و بیمه خلق جهان بدبینم
اعتمادی نه فقط نیست به بیگانه مرا
بخودی نیز در این دور و زمان بدبینم
چون تقلب همه جا کرده رسوخ از اینرو
بفروشنده و اجناس دکان بدبینم
تاجری گفت اگر کرده ضرر، گوش مکن
من باین حرف که « او کرده زیان » بدبینم
من بتهران و بشیراز و بقم مظلونم
همچنانکه بمرند و همدان بدبینم
بگل و سبزه و باغ و لب یار و لب کشت
بدرخت و چمن و آب روان بدبینم
تا بدانجا بر سیده است مرا بدبینی
که بخود نیز بچون خودتان بدبینم

« موی سر محصلین از حیث نظافت کنترل میشود. » - جراید



- تو که مونداری ... من از کجا بفهمم موها تمیزه یا نه؟!!

رجال فکاهی

حبس ابد!
میگویند چند روز پیش آقای
ساعت در منزل یکی از دوستانش
نشسته بود و وصفه حوادث روزنامه
های خبری را با صدای بلند مطالعه
میفروید، یکمربعه چشمش افتاد
به خبری که نوشته بود « احمد
فرزند محمود بجرم قتل رفیقش
محکوم به حبس ابد شد.»

آقای ساعت یکمربعه عصبانی
شد و بحالت اعتراض بدوستش گفت:
- واقعا این حبس ابد چیز
مشهره ایست، بلکه یکی داش
بخواد شصت هفتاد سال بیشتر عمر
نکنه ... این چه معنی داره که به
حبس ابد محکومش کنند!؟

زمین شناسی!
« ساعت ملاغهای را گفتند
زمین کویر بسرت بسوی شهرها
پیش میرود چه چاره کنند... گفت

اضافات!
- اضافات در چه حاله؟
- عالیله! ... روزی دوتا به طلبکارهام اضافه میشه!



تابلو

نوشته زیر را بر در حمام ز مرد
واقع در خیابان البرز ما بین خیابان -
های امپریه و شاهپور چسبانده اند:
« بعلت تعمیرات ممبلا (!)
آب چند روزی تعطیل است! »!

حساب سر راست!

این خبر را که از یک
آگهی و از کیهان ۱۰ در آورده -
ایم بخوانید تا عرض کنم:
« تولید کار برای ۶۰۰۰ نفر
در کارگاه های ساختمانی
کارخانه روزانه بطور متوسط
۴۰۰ نفر کار میکنند و باینش تیب
اگر فرض شود که ساختمان کارخانه
۱۰ ماه طول بکشد طی ساختمان
آن ۶۰۰۰ نفر از هموطنان
کارگر ما بکار مشغول بوده اند
یعنی از بیکاری و سرگردانی
۶۰۰۰ واحد کارگری جلو گیری
شده و از سر بار شدن آنها ممانعت
بعمل آمده است.»

- ولی بعقیده ما این بابا تا
اندازه ای غلط کرده چون اگر
برای ساختن این کارخانه در هر
ساعت ۲۰۰ نفر کار کنند و هر
کارگر بطور متوسط در روز ۱۰
ساعت کار کند در روز ۲۰۰۰ نفر
نفر (۱) و در ماه ۶۰۰۰ نفر و
در ۱۰ ماهی که ساختمان کارخانه
طول میکشد ۶۰۰۰۰ نفر از
هموطنان ما مشغول کار شده اند -
ضمناً چون هر کدام از این کارگرها
حدوداً ۱ ده سر نان خور دارند این
رقم که میشود ۶ میلیون نفر! خلاصه
یعنی این کارخانه یک سوم مردم
این مملکت را « حسابی » از
گرسنگی و بیکاری نجات داده
است. ما که کاره ای نستیم، خدا
بپش عوض بده! ...

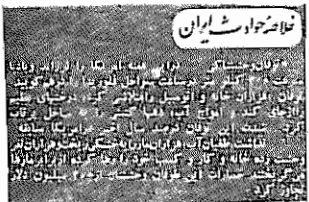
حسن انتخاب!

این عکس و خبر هم از صفحه مخصوص شهر ستانهای مازندران
و گرگان روزنامه اطلاعات ۲۸ شهریور عیناً گراور شده است:



موشهای این هفته محمد باقر فتانت - م - ن - موشکاف خ - هنشیری
صدر اعظم کلنگی - تیسوز!

امریکا مال ما هست!
ما تا حالا خیال میکردیم
امریکا با ایران خیلی فاصله دارد ولی
با خواندن خبری در اطلاعات هفتگی
شماره ۱۱۹۴ متوجه شدیم که
آمریکا در خود ایران است و ما خبر
نداشتیم ... قبول ندارید اینهم
خبرش:



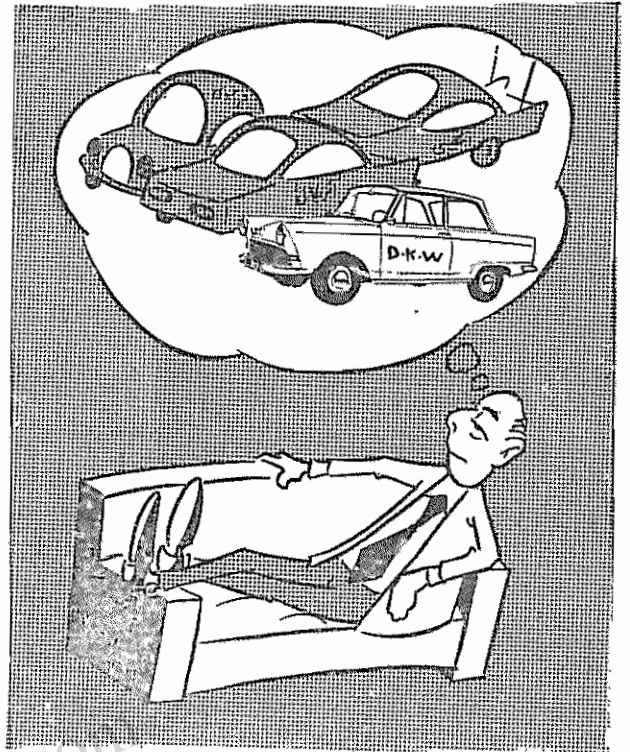
نوشته از شیراز
معتطفی!

یکی از برو بچه های مطلب
فرست می نویسد: « با هزار بار علی مدد
و ایندر و آندر زدن و خون چکر
توانستم با پارتی بازی ویدر سوختگی
خود مرا قوی یکی از ادارات دولتی
ببندازم و تا دو قدمی استخدام جلو
بروم. همه کارها و ورقه ها و امتضاءها
تمام شده بود و فقط گیر ما سر این
بود که سن مخلص دو ماه از سن
که در قانون استخدام آن اداره
ذکر شده بود کمتر بود.

دو مرتبه به دست و پا افتادم و
و برای گرفتن « کبر سن » به
باد گستری رفتم.

یکی دو ساعتی این اطاق و آن
اطاق مان کردند تا بالاخره آب پاکی
را روی دستمان ریختند و گفتند:
- هیچ اشکالی نداره داداش،
فقط سه ماه معتطفی داره!

« ۵۰۰ کا . و . تنها اتومبیل کوچک دنیاست که دارای شاسی فولادین و مجهز به ترمز های دیسکی صد درصد قابل اطمینان میباشد . - جراید ! هرکس که ، کا.و. میخرد مرده شاد بنماید از این دو حسن آن برخوردار : يك حسن که هست ترمز آن دیسکی حسن دگرش که جنس شاسی فولاد است اینهم يك حسن دیگر ۵۰۰ کا . و . : ۵۰۰ کا . و . قفل دارد هر دو تا در بش ، بشو آگه بگو پس زیر لب دائم : براو ، آفرین ، به به !



- آفرین بخودم . . . ماشین ۵۰۰ کا . و . میخرم که هم شاسی فولادیه و هم از همه ماشینهای خوب ، ارزونتره .

پیشنهاد دست اول
اسمال بعلت اینکه دانشگاه تهران بیش از دو هزار دانشجو برای دانشگاههای کشور پذیرفت اکثر کلاسهای دانشکده های شهرستانها خالی مانده و بعضی کلاسها بیش از يك یا دو دانشجو ندارد ! با توجه باینکه الآن مدارس کشور با مشکل کمبود جا و زیادهی دانش آموز رو بر هستند پیشنهاد میکنیم که دانش آموزان اضافی را توی کلاسهای دانشکده ها بگذارند تا هم مشکل کمبود جا حل شود و هم اینکه با تحصیل محصلین مدارس در دانشگاه ، سطح معلوماتشان بالا برود !!

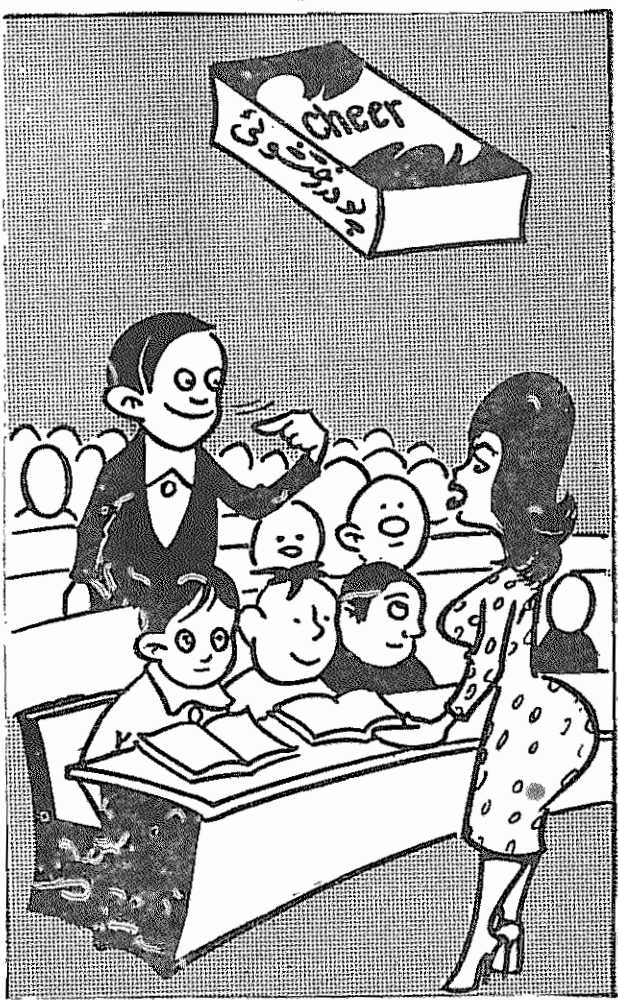
اندازه . . .
- آقا يك كرت زنانه بدهید .
- چقدر باشه ؟
- اینقدر . ! .
« جها تگير خان »

آدم افراطی !
عابر به راننده - چراغ سبز شده چرا حرکت نمیکند . ؟
راننده - منتظرم « سبز تر » بشه !!

ظلم با بسوییه ! . . .
دانشسرای عالی بعد از آگهی - های عریض طولی که در جراید منتشر کرد اعلام نمود بعلت بودن وسایل و تشکیلات ، آن ۴۰۰ تا دانشجوئی راهم که قرار بود از بین ۲۵۰۰۰ نفر داوطلب انتخاب کنند ، نمیپذیرد .

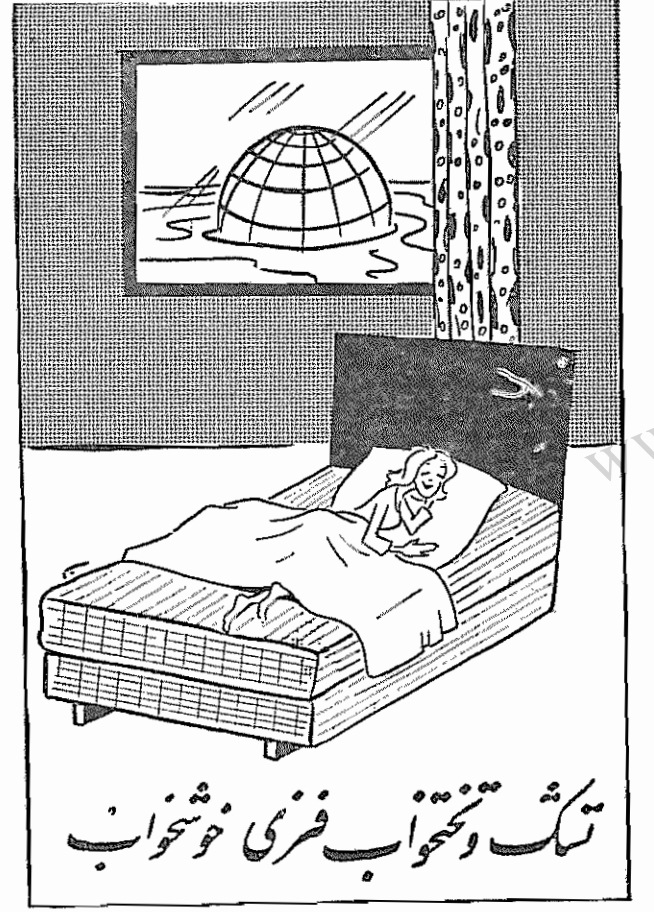
البته بعقیده ما نبودن وسایل و تشکیلات « دانشکنکی برای بچه هاست و علت اصلی نپذیرفتن دانشجو ، از يك حسن عدالت بروری و همنوع دوستی ناشی میشود . باین ترتیب که مقامات دانشسرا خواسته اند اکثریتی را بخاطر خوش آیند اقلیتی دلخور نکرده - باشند و لذا آن ۴۰۰ نفری راهم که قرار بود بگیرند نگرفته اند چونکه بزرگان گفته اند : « ظلم با بسوییه عدلاست ! »

جعفر افیای جدید !
معلم : حسن بگو ببینم هر جمعیت ترین نقاط دنیا کجاست ؟
حسن : آقا ، کلاس خودمون !



خانم معلم - مکه صد دفعه بهتون نگفتم وقتی بمدرسه میان عطر و ادکلن بخودتون نزنین ؟ ...
شاگرد - خانم معلم ، بخدا ما عطر نزدیم فقط مادرمون اباسامونو با « پودر لباسشویی چی پیر » شسته که انقدر بوی عطر و ادکلن گرفته .

افسون کلام
« گردن شکسته فومنی »
ایکه در دور زمان مثل تو عیاری نیست
در ریاکاری و نیرنگ تو گفتاری نیست
بسته ای چشم فلک را تو با فسون کلام
زین سبب هیچ کجا دیده بیداری نیست
هر که را مینگرم ببهش و دست است و خراب
در همه شهر کنون آدم « شیاری نیست
دل آزرده فراوان بود و در عجبیم
که تو گویی بهمه ملک دل زاری نیست
در دغلبازی و در حقه بدین شهر و دیار
هر کجا مینگرم مثل تو دیاری نیست
خبر آمده که فراوان شده کارو ، بیکار !
غیر يك آدم بیعرضه و بیعاری نیست
يك اما دیپلمه فستیم و بسی دربی کار
تا پتل پورت دو دیدیم ، ولی کاری نیست
کار چون آهوی وحشی بخرامد بچمن
ليك افسوس مرا دام و چمنزاری نیست
« فاش میگویم و از گفته لاخود داشدم »
که بخال و خطرات ای یار دگر ماری نیست

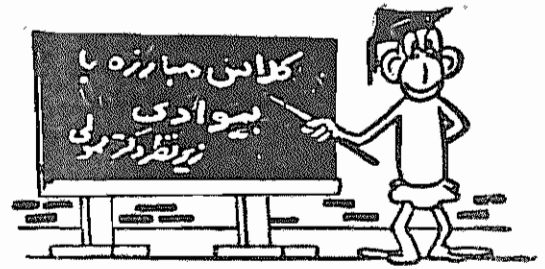


روی تشك و تخت خواب ففنی خوش خواب « دنیا را اگر آب ببرد شما را خواب میبرد .

« مانسکو »
خیابان شاه - نبش یفا - تلفن : ۴۷۱۳۵
خیابان پهلوی - شمال پارك ساعی - تلفن : ۲۳۱۳۴۹

اعلامیه
بدینوسیله با اطلاع سازمانهای آب و برق و تلگراف و تلفن و مؤسسات حفیرچاه عمیق و هر ز آب میرساند که در حوالی امیریه خیابان قلمستان چند سری اسفالت ترو تمیز و تازه دیده شده که با کمال بیصبری انتظار تیش کلنگه های شمارا میکنند .
بشاید که غفلت موجب سالم ماندن اسفالتهاست .
« چوب سیگار »

ضرب المثلهای کشور اسفالت سرد !
* آب که سر بالا بره بهش میکن فواره !
* یارو نون نداشت بخوره رفت از نونوائی خرید !
« شیطونك »
* گرسبر کنی زغوره و سكر سازم
* یارو عقلش نون ماشینی ورمیدهاره!
* اول چاهرو بکن بعد نفتشو ببی
* عاقبت بزرگ زاده بزرگ شود
* گرچه با آدمی بزرگ شود



وضع تاریخی ایران!

در برنامه پیش وضع جغرافیایی ایران را برای شما دانش پژوهان عزیز شرح دادیم و اینک وضع تاریخی آن: **آغاز سلسله دیپلمیون!**

گفتیم در این منطقه همیشه مبارزه های شدیدی جریان داشته و روی این اصل گاهی اخلاص کران و مفسده جویان از فرصت سوء استفاده کرده و در هر گوشه قبیله ای تشکیل میدادند. اولین قبیله ای که در این سرزمین روی کار آمدند و روز بروز بر تعدادشان افزوده گردید (و میگردد) قبیله « دیپلم » بسر کردگی « ورق الدین بن دیپلم » بود که مستمراً از جهات اصلی و فرعی جغرافیایی و بزبان عامیانه از تمام حوالی بنقطه افسانه ای و مجهول الهویه « کار » حمله و دست اندازی میکردند! ...

گرچه این مبارزه باشکست پی در پی قبیله مریور منتهی میگردد، معذالک در هر رزمی خوارها غنائم جنگی از قبیل: وعده و نوید باخورد بارمغان میآوردند!

هرودوت « دروغگوی تاریخ! » مینویسد: من خود در يك پیکار شاهد بودم که هزار سینه ای لشکر « دیپلمیون » در يك جنگ دانشگاهی چنان مغلوب دشمن گشتند که دوباره « بملاوه دوباره های قبلی » مجبور به عقب نشینی بنقطه اولیه خود که همان خیابان کردی بود شدند.

آغاز سلسله صفویان!

مؤسس این سلسله را « خلق الله صفی الدوله صف آشیان! » تشکیل میدهد. این شخص همان کسی است که در وضع جغرافیایی ایران ذکرش رفت و چون نوشتیم که برای کسب اطلاعات بیشتر دنباله صفها را بگیرد و بسر کز تشریف فرما شود، لذا ایشان هم اکنون در « کلاس مبارزه با بیسوادی » حاضر شده اند. حالا از ایشان خواهش میکنیم پای تخته آمده وضع تاریخی خودشانرا (۱) شرح بدهند:

آقای خلق الله صفی الدوله صف آشیان! - بنده خیلی خوشحالم از اینکه از فرسنگها راه توانسته ام بآپدن له و لورده شده پس از يك سفر پدر درآور، خو مو باین کلاس برساتم! ... والله بطوریکه میگویند از نظر طول زمان و بیاطول صفی، نسبت من بدوران صفویه میرسد (؟!) چون بنده برای گذران زندگی و يك لقمه نان و آب همیشه در صف های مختلف از قبیل صف اتوبوس، صف نام نویسی مدارس، صف پرداخت پول شهریه، پول آب، پول برق، پول تلفن، صف نون و غیره و غیره میایستم. بخانواده « صفویه! » ملقب شده ام! تاریخ تولدم را در صف اتوبوس فراموش کرده ام ولی اینرا میدانم که بیشتر در حوالی تهران بدنیا آمده ام! و ابرقوئی بیستم ... اگر می بینید از ابرقو آمده ام علت اینستکه بدنبال صف شرکت زائد تا اونجا کشانده شده ام!

بنده اصولاً شخص سر بزیر و پر حوصله ای هستم و هیچوقت اهل مبارزه نمیباشم! مخصوصاً که یکی از طرفهای بنده هم خیلی « شجاع! » است و مرتباً با مسائل جنگی و تاکتیکی و کاروایی خودشان در خیابانها مانور میدهد. خاطره من جنگی است که ذبلا شرح میدهم:

آغاز سلسله گرانیان!

پس از در گذشت « مرحوم ارزانی » تاریخ وفاتش یا تولدش بدرستی معلوم نیست! چون مردم این سرزمین هیچوقت روی ارزانی را ندیده اند! گرانان جانشین آن شد و در بدو امر بنای بد رفتاری را با خلق الله صفی (یعنی بنده!) گذاشت و بتدریج در تمام نقاط، سرزمین های جیب را متصرف گردید و بدون فوت وقت بهر نقطه ای که رسید بیرق تسلط خویش را برافراشت در سال ۱۳۴۰ دستور رسید که خلق الله صفی یا از فرمانبرداری معزول (۱) و یا اینکه « کمر بندها » را سفت کند؟! و چهار نعل وارد میدان جنگ گردد! گرانانکه « خلق الله صفی » کمر بندش محکم بود، علی - التحقیق آنرا محکمتر کرد و در همان سال وارد جنگ شد! اما متأسفانه منجر بشکست وی در نقطه « بیلاخ آباد » گردید!



اولی - من امروز باشیش زار ده تا گاناه ولای توت فرنگی و آناناس پشت سرهم خوردم. دومی - غیر ممکنه، تو چاخان میکنی، - آخه چطور ممکنه؟! ...

- برای اینکه زیر طشتک هر ده تاش نوشته شده بود «مجانای» ... بیست تاش راهم میتونستم بخورم - پس چرا نخوردی؟! ...
- برای اینکه آخرش دیگه مجانای نبود!

مامردها:

- ★ اگر ازدواج بکنیم میگویند جوانیم و «جاهل»!
- ★ اگر ازدواج نکنیم میگویند هرزه ایم و ولگرد!
- ★ اگر بزنی آزادی بدهیم میگویند خونسردیم و بی رگ!
- ★ اگر بزنی آزادی ندهیم میگویند املیم و فنانیک!
- ★ اگر زمان را دوست داشته باشیم میگویند حقه بازیم و متظاهر.
- ★ اگر زمان را دوست نداشته باشیم میگویند بی احساساتیم و بی توقع!
- ★ اگر بحرف زن گوش کنیم میگویند بی عرضه ایم و دست و پا چلفتی!
- ★ اگر بحرف زن گوش نکنیم میگویند دیکتاتوریم و خودخواه!
- ★ اگر طلاقتش بدهیم میگویند بی انصافیم و بیرحم!
- ★ ... و بالاخره اگر طلاقتش ندهیم میگویند بی اراده ایم و زبون! ... (ج - کاویانی)

مشعل المپیک

در روز افتتاح مسابقات المپیک در توکیو مشعل المپیک بوسیله جوانی که در روز انفجار بمب درهیروشیما بدنیا آمده و زنده مانده بود به میدان المپیک آورده شد، باین ترتیب اگر روزی روزگاری قرار باشد مسابقات المپیک در ایران برگزار شود مشعل المپیک بوسیله کسی که در دوره روغن آبانی بدنیا آمده و تا آن موقع زنده باشه حمل خواهد شد!



جنگ بظاهر تمام گشت و صفی الدوله که این حقیر باشد از هر طرف محاصره شده بود سر بر صحرای « سرگردانی! » گذاشت و در اینجا بود که توفان شدید « بادفتق منتجه از فشار زندگی! » که بیداد میکرد، او را از پا درآورد (یعنی بنده در گذشتم!!)
حالا دنباله ماجرا و داستان صفی دوم! را بشنوید:

آغاز سلسله «صفی! » دوم:

پس از در گذشت بنده؟! « صفی الدوله دوم! » که مردی کاردان و باتدبیر بود عنان اوضاع را در کف با کفایت خویش گرفت در آغاز بتدریج خرابیهای گذشته پرداخت و پس از آن گاه و بیگاه وقت خود را صرف منازعه با شورشیان بیکرد! « صفی الدوله دوم! » بخوبی میدانست که شکست دادن سلسله گرانیان کار آسانی نیست لذا از هر فرصتی استفاده میکرد و از طرفی چون میدید که نیروی متخاصم هر روز يك اسلحه جناید جنگی بکار میبرد، او هم ساکت نشست و دامنه علم و صنعت را گسترش داد تا بصورت يك کشور صد در صد مترقی و کاملاً روغن نباتی درآورد!

در این دوره سلاح جدیدی بنام: « کلنگ! » اختراع گردید و با همین سلاح غیر انعی! بود که دشمن قوی پنجه از پای درآمد! (ن - داروغه)

شهر!

دو تاشکارچی از شجاعت هاشان برای هم صحبت میکردند. اولی میگفت:

- روزی من وسط جنگل توی چادرم نشسته بودم یکوقت متوجه شدم شیری جلوی چادرم ایستاده و زلزل دارد مرا نگاه میکند. چون تفنگم دم دستم نبود فوراً سطل آب را برداشتم و ضرب پاشیدم بهش... دومی فکری کرد و گفت:

- آره ... آره اتفاقاً اون « شیر » الان سالهاست توی آب انبار خونه ماست و هنوز که هنوزه داره از لولهش چیک چیک آب می - چکه!

لطایف الطوائف

«پرخاله عیب زاکانی»

کلمه موافق

کاکا توفیق الدین را حکایت کنند که شبی به محل بزرگان رفته بود برسیبل تفتن و هر یک از اهالی مجلس سخنی گفت موافق، تا نوبت به کاکا رسید، وی را گفتند :
- تونیز چیزی بگویی از آنچه دیده‌ای و شنیده‌ای، گفت :
چه گویم که آنچه موافق طبع شماست من نکویم و آنچه من گویم پسند خاطر شما نباشد.

دیگران خوردند...

روستائی سالخورده درخت مینشاند، ویرا گفتند :
- درخت چرا می‌نشانی که پایت بر لب کوراست و ثمره آن ترا دست ندهد.

روستائی گفت :

- پدران ما کاشتند بزرگان خوردند، ما نیز می‌کاریم که ایشان بخورند !

خنجر پولادین

باباطاهر عریان در باد کستری چشمش به مجسمه عدالت افتاد و در مراجعت خنجر پولادین خریده بود. کسی گفت :

- تو که مردی جنگی نیی خنجر به چکار آیدت ؟ بابا در جواب این شعر را بخواند :

زدست دیده دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد
خریدم خنجری نیش ز پولاد زلم بردیده تادل گردد آزاد

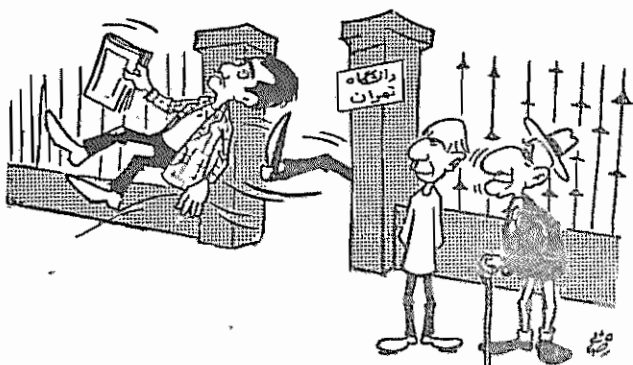
مسلمانی ! ...

شکم گنده‌ای بود پدرسوخته و با حقه بازی مال بسیار اندوخته، سارقی طمع بر مال وی بست و آنرا تماماً ببرد، شکم گنده در کوچه همی بدوید و فریاد همی زد که :
- ای مسلمانان، بکمک بیایید که «مسلمانی» از دست برفت، نفری چند در راه نشسته بودند، گفتند :
- اگر «مسلمانی» آن بود که تو داشتی، اکنون که دزد آنرا برد کافر مطلق شده ای و کافر مطلق را نیز کمک نشاید کرد !

خرج سفره

خرج سفره فرمانداران افزایش یافته بود، رندی این خبر بشنید و گفت :
- ایشان که خرج خویش را بر سفره این و آن می‌خورند، دیگر خرج سفره برای چه می‌گیرند ؟

«عذر دانا شجویان بی استعداد از همان سال اول خواسته خواهند شد.» - جراید



- اینهم بی استعداد بود ؟

- آره، از نظر مالی خیلی بی استعداد بود !

رباهی دپروزی و امروز

ح - ع - خیام

در کار که کوزه گری رفته دوش دیدم دوهزار کوزه کویا و خموش
ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش کوزه گرو کوزه خرو کوزه فروش
ف - ق - ابابیل

رفته بدر دکان یک میوه فروش دیدم دوهزار میوه کویا و خموش
ناگاه یکی میوه بر آورد خروش کویول فراوان که کنی مارا اوتی

پیشنهاد عالی ؟ !

تا آنجا که ما بخاطر داریم و از روز اول که خشت وزارت معارف را کار گذاشته اند تا با امروز که خشت هاش یکی یکی داره میفته همیشه یکی از مشکلات این بوده که در آغاز سال تحصیلی از یکطرف کمبود معلم داشته و از طرف دیگر ازدیاد شاگرد ... و این مسئله هم هیچوقت حل نشده و حل نخواهد شد مگر اینکه اولیاء امور فرهنگی پیشنهاد ما را بپذیرند و بدان عمل کنند : یعنی « تمام شاگرد ها را برای معلمی استخدام کنند » ! ... با آن ترتیب مسئله کمبود معلم از بین برود و مسئله زیادی شاگرد را

« ناسزا گوئی و لعنت به مردگان در معا بر عمومی خلاف است » - جراید



- میری پس قلعه چکنی ؟

- میرم بشمرو یزید لعنت کنم !

داد !

بندۀ خدا حتی تا موقع چانه انداختن هم نشنیده بود موقعی کمیتش لنگ و بقول «میخچه» فیلسوف معروف آلمانی فرزش قمعور میشود که کلمه داد بر سرش بیاید - البته ادبا و محققین دانشمندی چون نگارنده (!) که دهنمان می‌چاد اگر «بخوایم»، این ضرب المثل را تقریباً قبول که نداریم هیچ، خیلی هم ازش دلخوریم.

داد همیشه با داد توام است... بهمین جهت هم هست که استاد دندان گرسی سخن می‌فرماید :
« هر نفسی که فرو میرود معد حیات است و چون بر می آید و در مرتبه فرو میرود ! » ماعر در این جمله نسبتاً شیوا معنی را طوری در جمله مخفی کرده که جز خودش هیچ‌ننه قمری از آن سر در نمی‌آورد ؟! هر معنی مخفی شده ایست که : « هر نفسی که فرو میرود محد حیات است و چون بر صداب گردد - دومرتبه فرو میرود ! ... »

سخن در این باره بسیار است ولی « داد داد » کردن ما « بخیه » است و گوش بزرگان « آبدوخ » ! لهذا مطلب را بهمین جا در می‌گیریم و برای کاکا و امثال شقای عاجل آرزو می‌کنیم - یا هو !
« عوج بن عشق »

« داد » در لغت بمعنی فریاد و در معنی (۱) بمعنای عدل است. « داد » را هم می‌خواهند و هم میزنند منتی موقع زدن داد، دهان را باز میکنند ولی موقع خواستن آن، دهان را می‌بندند ! داد و بیداد از اول مثل دو روح در یک بدن، همیشه با هم بوده اند. داد کشیدن خارج از اندازه کلوی آدم را پاره میکند بعضی مواقع هم بعللی گوش رندان را پاره و حسابی کرشان میکند. علت داد کشیدن را بعضیها به کشیدن بعضی نقاط نسبت میدهند (المهدة علی الراوی) که بنده بکلی از آن بی‌اطلاعم.

میگویند « داد آ بادانی است و بیداد ویرانی » ولی کیست که این حرف را باور کند ؟ .. دلایل متفرقه در این باب زیاد است بطوریکه « شیخ ابوالنخ، اوسا قدوس بن رشک کیر » در کتاب « الداد، والبیداد » روایت فوق را با دلایل درشتی مثل آسمان خراشهای دلخراش دار - الاخلافة مبارکه و جیب پرویمان و آ باد شکم کننده هارد کرده و بکورت پدرش صلوات فرستاده ! ضرب المثل « خواستن توانستن است » که سلطان محمد خدا بنده

چرا گناه گوی

« زبان دُدهان یاسبان سراسر است چو حق تلخه، امروز چا خان بهتر است «ك - صباحی»
« دل زیر دستان نباید شکست بزرگون بادردا دار ندبند و بست ! « ی - بدالهی فر »
« آمدی درد انم نم محبت کاشتی » دست کردی بکفرون از جیب من برداشتی ! « ن - سرتپی »
« گل همین پنج روز و شش باشد کار خیاطها برش باشد ! « ع - ف »
« بگورستان گذر کردم کم و بیش، بدیدم زد پشه بر مرده ای نیش ! « شیدا »
« چو در لشکر دشمن افتد خلاف، زوحشت روم بنده زیر لحاف ! « بی نام الشعرا »
« الایا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها، یا شواز بهر بیکار، تو یک کاری بکن پیدا !! « یخ زده تبریزی »
« سخت می‌خواهد دل‌های نوبهار آرزو، چون تو در مجلس بخوابم با نامیم گفتگو « صدیقه - ر »
« دلی دارم چو مرغ پر شکسته چو کوزه بر سراسر شکسته ! « همدان - آرایشگاه فردوس »

اضافات دوجانبه !

روز گذشته در سمیناری که از بقال و قصاب و نانوا ی محله ما تشکیل گردید قرار بر این شد که بمحض پرداخت «اضافات» کارمندان دولت، آنها هم بقیمت اجناس خود «اضافه» نمایند تا بدینوسیله کمک مؤثری بزندگی کارمندان مزبور شود و همین موضوع باعث ناراحتی کارمندان دولت شده که در یک زمان واحد، دو تا اضافه را چطور تحمل کنند!

ولی ما بکارمندان عزیز «خاطر جمع باش» می‌دهیم که هر کز دوتا اضافه یکجا با آنها پرداخت نخواهد شد و قدر مسلم اینستکه اضافهات دولتی کماکان عقب خواهد افتاد. «رخندا بخش»



بو ولایت الحمد لله همه چیزش لاپ درست مرتب بود که فقط بیز مختصری اشکال کم داشت، آنهم بر طرف اولدی!

بنده گاهی بی اختیار، لاف فدن صحبت میکنم، آخر اقتضای سیاست بودور... اگر آدمیزاد هر ره در دل دارد ناکبان هر ره در دل دارد ناکبان هامی سی یک دفعه بیرون بریزد که چوخ مسخره میشود، میگویند بو آدم چیزی بارش نیست... ولی اگر قلمبه سلمبه دانشماخ کنه، اول سرفه کنه، بعد ایکی اوچ دانه عطسه بزند... سینه صاف کنه، هر قدر هم بیلمز باشد، خلق الله میگویند های ماشا لله!!

بیزیم ولایت عرض ایله دیم همه چیزش منظم بود فقط بیز مختصر اشکال داشت، آنهم رفع و رجوع اولدی!! مثلاً سیز صبح سحر که از خاله تشریف آیدار سیز بیرون، ملاحظه بو یورار سیز که بر طرف سکه مرده، بر طرف قشنگه خاک- روبه منظره سی واقعاً عالی دور!! آقا شهیدی سوپور هم «خش خش» خیاران کوچه دن را چار سوپور که میکند آشغال نوز تور پاخ میرود هوا!!... از توبوس ایله السلام هر ره زوردارد دود گازوئیل سیزه نثار ایلس، یا خچی که سیر و سیاحت ایله سن می بینی فضائی است عالی، اما از لطافت خالی!!

هر یانه میروی غوغا، سرو صدا، آب حوضی، بادمجان چپی، کردکان فروش، سو فان فروش، بوق اتومبیل، موتور و اوزه سی، پولار همه اش سنه روح میدهد، آرامش میدهد... ضمناً هر نه نفس ایلرسن لاپ خاصا کسیرن!! و حالاً تار دن، برای آنکه بو وضعیت از همه حیث تکمیل اولسا،

«سور موفقیت»

دوست شهرستانی من اکبر بدون آنکه در چاله چوله خیابانها بیفتد و دست و پایش بشکند یا توی اتوبوسهای شرکت زائد در اثر فشار کتابی شود و یا جیبهایش را جیب بر هادستکاری کنند یا بواسطه خوردن نانهای خاک آلوده دار گرفتار دکتر های ویزیت «سی تومانی» بشود، پس از یک هفته اقامت در تهران، سلامتی بموطن خود باز گشت.

و بطوریکه چند روز پیش در نامه اش برایم نوشته بمناسبت این موفقیت بزرگ شکم صدها سور-چران بی اشتها را از عزای پلوخورش در آورده است!

«ر - خدا بخش»

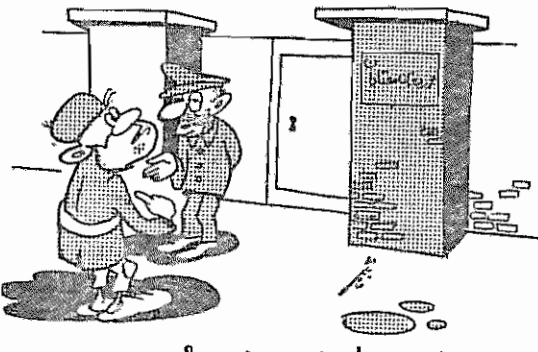
زندگی قسطی

محسن خان خسته و کوفته از اداره بخانه آمد. زنش گفت: پیش پات یکی تلفن کرد و میخواست. کی بود؟ - نفهمیدم، ولی پش گفتم فردا بیاد قسطش را بگیرد! «م - ع. محبی»

هر بیر هفته، ناکبان مشرق دن، مغرب دن، خاک و طوفان، توز، تور پاخ، بیله قشنگ بو ولایتسه حمله میکند که چشم چشمه رانی- بیند... دماغت اولاجاخ لوله بخاری... گوشه پات میشود دود- کش حمام... بیر خاصیت دیگر هم وار... اصلاً چو ک مورک لازم نیست بخوری، آنقدر تور پاخ میخوری کافی دور!!

طوفان که بوجور حمله ایلرس، بعد کم کم یواشجه فرو کش میکنه، آنوقت آسفالت سرد توبتی میرسد که ایله آنهم داستانش را سیز خودتان منه بهتر میدانید، بنده ناقص عقل نمنه عرض کنم؟! هر صورت دن، منه که الحمد لله رفع اشکال اولدی، بیزیم ولایت امر و زهمه چیزش میزان دور!!

« اردوی معتادان تشکیل میشود! » - جراید



دربان - معتاد به چی هستی؟
- به گشگی!!

بیایید با هم... اختراع کنیم



به چشمم چشمی دانشمندان کشورهای مرقی که هر سال و هر ماه و هر هفته و شاید هم هر روز و هر ساعت و هر دقیقه یکنوع اختراع می کنند یک خبر جدیدی میسازند از اینهنقه بنده و شما هم شروع میکنیم به اختراع دستگاہها و وسائل مختلف (۱) البته باین ترتیب که نصف کار را ما انجام میدهم و نصفش را شما، یعنی ما فکر میکنیم و مینویسیم که خوبست چی اختراع کنیم و شما هم میخوانید و یاد میگیرد دست اندر کار اختراع کردن می شوید.

حالا ما کار خودمان را شروع میکنیم: میکروفونی اختراع کنید که با هر نطقی که در آن کرده می شود یک ساعت مکرر مکرر باد کند، یعنی حجمش زیاد شود.

اگر این میکروفون را فقط بیست و چهار ساعت در اختیار رجال کشورمان بگذاریم حجمش بقدری زیاد میشود که مردم کرات دیگر (مثلاً مرغ اوقتی بر طرف زمین نگاه میکنند خیال خواهند کرد که یک «کره» دیگر از زمین سبز شده است!

یک گوشتکوب اختراع کنید که وقتی آنرا روی نخود لوبیا های دیزی قرار میدید خودش مرتب بپرد بالا و با ضرب روی محتویات دیزی پائین بیاید! بدین ترتیب دیگر احتیاج نیست که آدم وقتی آبگوشت را میخورد نیمساعت با نمکدان بازی کند تا خالم خانه گوشت را بگوید، چون در حالیکه شما مشغول خوردن تیلیت! آبگوشت هستید گوشتکوب خود کار اختراعی سر کار گوشت و نخود لوبیا را کوبیده و حاضر کرده است!

دستگاهی اختراع کنید که وقتی یک هندوانه درسته را از اینطرف یا پوست وارد آن می کنید از آن طرف... (اگر گفتید چی در بیاد؟... چی... هندوانه قاچ کرده؟... نخیر!... یک سیر و چهار مثقال تخمه جاپونی بوداده خوش نمک فرد اعلا!

دور یا لیهائی اختراع کنید که وقتی توی صندوق تلفن می اندازیمشان اگر نتوانستیم شماره طرف را بگیریم خودش بلند شود از توی شکاف تلفن بیاید بیرون و ملاحظه نشود.

... این اختراعات دنباله دارد. «هادیخان»

تا چند...؟ اهوز: دح - م - فریدنی»

نامۀ شیرین و پرمغزت، کاکا لکنه ای بفرستمت، آنرا بخوان شعر من بر خوان، بصوت مشنوی چند ترسانی تو شیطان را زش چند افتی در قفس یا از نفس

عاشقم بر، نامۀ نغزت، کاکا گشت واجب بر من ای توفیق جان وقت رفتن ای رفیق معنوی چند خوانی سوره یاسین بخن چند میرانی تودر میدان فرس

ماست کیلویی دو تومان چرخشی است قامت ما را زغم کرده دوتا کرده مارا همچنان جوجه کباب ما ز بی آبی بر آریم، آهها میله های بنز چون چوب رختی است فاتحه، والله اعلم بالصواب

کار کاسب دائماً بی ترخی است زینطرف شهریه اندر شهر ما زانطرف کنکور دون لا کتاب خالی از آبت، از دم چاهها هر کجا بینی غم و بدبختی است الخلاصه، وضع ما باشد خراب

(جدول فکاهی)

قابل توجه بیکارهای جدول حل کن محترم:

هر هفته به قید قرعه به سه نفر از کسانی که جدولهای ما را درست حل کنند و برای ما بفرستند بهر کدام یک دوره جلد شده و طلا کوب یکساله ۴۲ «توفیق ماهانه» جایزه میدهم.

پایبونی: ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

۱	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰

۱ - مراسم که هر چهار سال یکبار برای مردم برپا میکنند ۲۱ - حیوانی که در آتش نمیسوزد - دبروزی که دو ماه دیگر خواهد آمد! ۳ - اینظوری با بزدن علامت ناشیگری است ۴ - بعضی ها کسیخته اش را دارند! ۵ - استکان تکان خورده! ۶ - ممکن نیست ۶ - جزء لاینفک ادارات ما که با سبیل هم همراه است! ۱ - روح از هم پاشیده! ۷ - تهریف «مجلس» - نان بی نون ۸۱ - از درهای دندانگیر!

کراواتی!

۱ - اینطور که از اسمش برمیاد این شهر را باید قاطرها آبادش کرده باشند! ۲ - رکعت اول «نماز» - کارش سحر و جادوست ۳ - در مدارس زیاد پیدا میشود و کله اش فروگاه کلاه شیطونی است! ۱ - لاشه ۴ - سلطاناش در آشپزخانه است (۱) - ندامت بی امت ۵ - «ارک» ها ۱ - واحد بدنی (۱) وزن ۶ - بکسی که اینظوری بخوابد میگویند سکه بدهکاری؟! ۷ - ادائیها آنرا «در میاورند» فعلا که دست و پای مردم را توی آن گذاخته اند! ۸۱ - «زانی» که بدن را سوراخ میکند!

حل جدول شماره ۴۳

اره ای: ۱ - تا کسی - کب - ۲ - ورو - فوری - ۳ - لیچار - اک ۴ - هگک - هما - ۵ - ساطور - آر - ۶ - کت - راستی - ۷ - ور - کر - ۸ - پرونده - مته ای: ۱ - توله سگ ۲ - اریکتور ۳ - کوچ - رو ۴ - آخور ۵ - یقر - را - کد ۶ - سره ۷ - کرامات ۸ - بیکاری

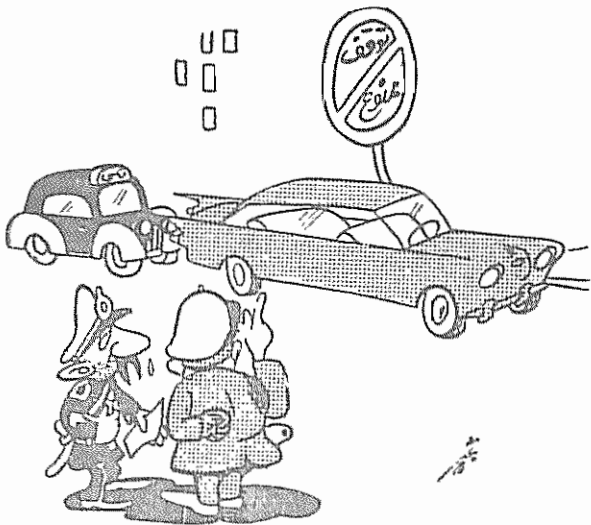
برندفان جدول شماره ۴۳
۱ - مشهد: آقای فریدون ۲ - تهران آقای هوشنگ ویزه ۳ - لنگرود: آقای مصدقی «هادیخان»

«همراه قهرمانان ایران، عده زیادی هم بعنوان عربی و سرپرست در اهناود و غیره!» به المپیک اعزام شده اند.»



تو چکاره ای که آمدی المپیک؟!
من آنم که تختی حریشو ضربه فنی کرد!

«راندگانی که در اثر اشتباه مرتکب خلاف شوند بانه تذکر داده میشود ولی اگر عمداً مرتکب خلاف شوند جریمه خواهند شد.»



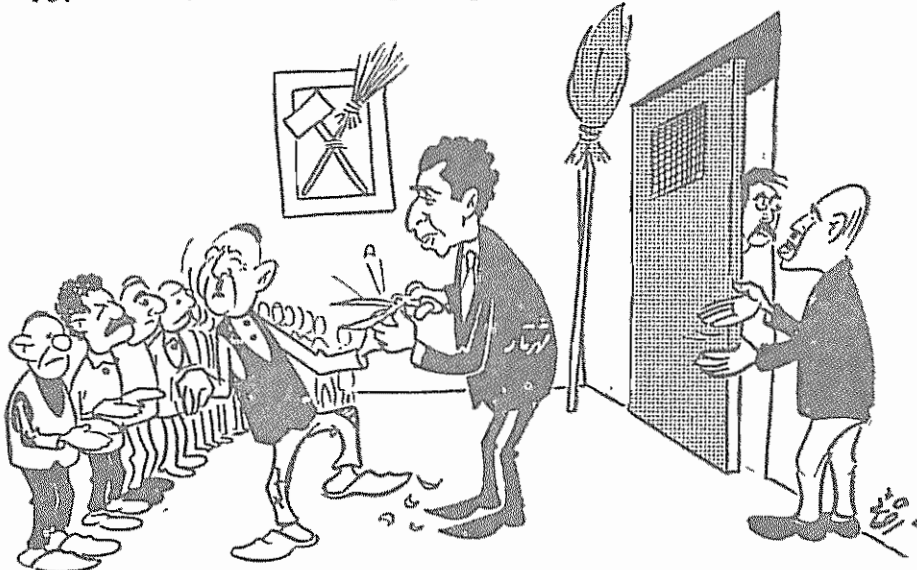
« بیست تومن جریمه بنویس واسه این تاکسیه ... به تذکر هم بنویس واسه اون کادریکه ! »

بسر گرمی های ما!

ما نه خمپاره ونه توپ ونه مین میآریم
 نه قشونی زیار و نه زمین میآریم
 حرفه ادعوی صلح است، و سر حمله کنیم
 حمله سوی تو ز یک راه متین میآریم
 اگر از پیروی گفته ما سر بکشی
 سر یک روز سرت را به زمین میآریم
 این طرف تا که دگر دعوی مردی نکنی
 ز آن طرف ها ز برایت هروین میآریم
 تا بمشروب فرنگی سرخود گرم کنی
 بهرت از خارجه هی ویسکی و جین میآریم
 شب به هر بار و به هر تافته هر کاباره
 دلبری عشوه گر و ماه جبین میآریم
 کار ما صحبت یزدان مبین است ولی
 نقشه از جانب شیطان لعین میآریم
 از فلان مرز و فلان گوشه مرتب تریاک
 به فلان نقطه دربند و اوین میآریم
 همه غمخوار شماییم، وزین رو هروین
 به سرخوش کردن دل های غمین میآریم
 صفا تا تگوراک اندرل و چاچار تو یست
 بهر سرگرمی هوشنگ وشهین میآریم
 شیرزیبائی و روز و گرم وریمل و پودر
 بهر ویدا و فرنگیس و مهین میآریم
 با شما هیچ سرچنگ نداریم، ولی
 دختران گر که بیاریم، چنین میآریم

«خروس لاری»

«شهرداری اعلام کرد فروشتگان ما به احتاج خوراکی مردم باید دستهای تمیز و ناخن های کوتاه داشته باشند.» - جراید



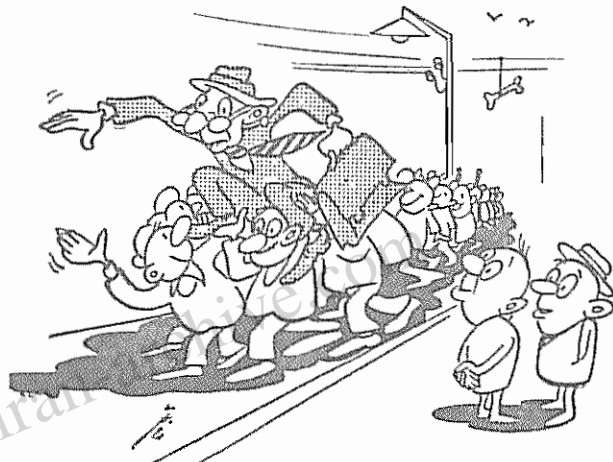
ارباب رجوع - با آقای شهردار کار داشتیم .
 مستخدم - فعلا دارن ناخون های کبهدرو میگین وقت ندارن !

افتتاح يك مدرسه

ساعت یازده صبح سه شنبه چهاردهم مهرماه دبستان «شش کلاسه» کارگران شرکت ملی نفت ایران بناشده و بنام دکتر منوچهر اقبال نامگذاری شده است وسیله معاون استاندار خراسان و باحضور :

- ۱- سرپرست سازمان پخش شرکت ملی نفت ایران
 - ۲- عده ای از رؤسای عالی رتبه ادارات دولتی
 - ۳- جمعی از معارف
 - ۴- روزنامه نگاران مشهد
 - ۵- رئیس امور اداری سازمان پخش
- کنایش یافت « از اخبار شرکت نفت »
 توفیق : جای شکرش باقیست که شرکت نفت دبیرستان نه کلاسه درست نکرد والا مجبور بود یک سوم بودجه خود را خرج کند و از موسی جومبه گرفته تا جانسون و از خر و شجف گرفته تا دو کلا و خلاصه روزنامه نگاران تمام ممالک شرقی و غربی را دعوت نماید و دبیرستان را با حضور آنها افتتاح کند .

« بعثت ناقص بودن کادر تعلیماتی وزارت فرهنگ معلم بازار سیاه پیدا کرده است. » - جراید



- قهرمانه میبرنش المپیک ؟ ...
 - نه یک معلم پیدا شده میبرنش مدرسه !

حکایت

«احمد بن کارمند، دلشور از اضافات» را دیدند که بادی فرسو جرانی محکم قیمت میوه جات همی برسد! یاران برآشتند و بروی خورده گرفتند که نرخ از چه پرس؟ جواب داد: - پرسیدن عیب نیست، ندانستن عیب است !

سیستم صحیح

هفته قبل مقام ریاست دفتر بودجه کل ضمن تشریح اصول دستور العمل تهیه بودجه برنامه ای سال چهار و چهار سازمان برنامه گفتند: «تنظیم بودجه سال چهار و چهار احتیاج به سیستم حسابداری صحیح در وزارتخانه ها دارد.»

و از شما چه پنهان که خوب هم گفتند چون سیستم حسابداری که صحیح نباشد هزینه ها همیشه اشتباهاً بالا میرود و درآمدها اشتباهاً کم می شود !

البته هر چه هم بر کسی نیست چون اگر قرار بود کسی اشتباه نکند اصلاً چرا اشتباه را اختراع کردند ؟

پیشنهاد استخدام!

چون تمام کسانی که در حال حاضر مصدر کار هستند خادم مردم و مملکت میباشد پیشنهاد میکنیم «علی خادم» عکاس مجلات را هم هر چه زودتر مصدر کاری کنند تا دیگر کسی نتواند ازعا کند که در خارج از کادر مسئولین امور هم فرد خادمی وجود دارد!



● کیهان - با تغییر نحوه کنکور دانشگاه دیگه هیچ داوطلبی بخاطر نیم نمره مردود نمیشود.
 ● توفیق - نوشداری بعد از هر کس سرباز بهمین میکن!

● اطلاعات - امشب زنی میمیرد! توفیق - واسه چی؟!
 ● بانوان - با چشمهای بسته عاشق نشوید.
 ● توفیق - با «یک چشم بسته» چطور؟!
 ● امید ایران - بسیاری از نخست وزیران ایران در مکتب خانه یا بشان در چوب و فلک رفته است.
 ● توفیق - پس این وزرای ما از بچگی نشیل بودن؟!
 ● صبح امروز این مقاله خواندنش برای تمام دختر خانمهای دم بخت لازم است.

● توفیق - یعنی از شوهر هم لازم تر؟!
 ● هفتگی - دختر ها دم در مدرسه، توی راهرو جمع میشوند و هر دوست تازه واردی را غرق در بوسه میسازند.
 ● مهولی - رفته که به سری به مدرسه دختر و نه بزمن!

● اطلاعات - خاتمه انصاف در مبارکه لنجان افتتاح شد.
 ● توفیق - مبارکه!

● کیهان - مردی میخواست سر زنی را ببرد که مأمورین سر رسیده اند.
 ● توفیق - خوب شد نمیخواست پا شو بیرون و الا مأمورین «پا میرسیدند»؟!
 ● کیهان - کرد و غبار زدند کی، مردم را مختل کرده است!

● توفیق - ما شنیده بودیم روغن لبانی زندگی مردم مختل میکنه؟!
 ● امید ایران - از چه چیزهایی خوششان میآید؟
 ● توفیق - از سوفیالورن، از جینا- لولو بریجیدا، از بریژیت باردو!

● تهرانهصور - موفقیت یک دوشیزه ایرانی ...
 ● توفیق - ... این بود که بالاخره به شوهر پیدا کرد!

● کیهان - پرتقالهای امسال درشت تر است.

● توفیق - خوش بهال اونهایی که اسکندرباشون درشت تره!
 ● اطلاعات - چهار تکه طلا خورد و مرد.

● توفیق - واسه ما چاخان نکن، طلا خوردن! گر کسی رومیگشت به دونه شیکم کنده الان تو این مملکت وجود نداش!

ماضی کرب و رنج

لندن . ۲۳ اوت ۶۴

اصغر جون لام عليك!

اکنون قریب یک هفته است که من در لندن هستم. این یک هفته هم تقریباً همه جاسرو کوش آب داده و تموتوی خیلی از فضا یا در آورده ام و حالاً وی این نامه ام میخواهم برایت از اوضاع کلی انگلستان بنویسم که بدانی این سرزمین با جوج و ما جوج! در کجا واقع شده، چه جور جانیست بزرگش چقدر است، چقدر آدم روی خاکش وول میخورد، این آدمها از کجا میخورند، کی باینها نان میدهد، و روابط دولت و ملتشان چطور است؟

با جوج و ما جوج ها (!) در سرزمینی زندگی میکنند که يك هشتم خاك ايسرانت، یعنی حتی از آذربایجان مسا هم کوچکتر است... و خلاصه اگر از نظر وسعت و مساحت حساب کنیم بظوبی توی جیب ایران جا میگیرد! (ولی فقط از نظر مساحت). این سرزمین يك جزیره فسقلی است که چهار طرفش را آب گرفته و هیچ راهی بخشکی ندارد ولی در عوض تا دلت بخواد اها ایش آدمهای خشکی هستند! یکی از موارد تعجب منم همین است که در این سرزمینی که سالی بدو از ده ماه «مه» است و مرتب مثل دمب موش باران میآید و همه جا را میخیساند بطور آدمهایش مثل چوب کبریت اینطور خشک باقی مانده اند!... و آنوقت خوشمزه اینجاست که این جزیره فسقلی بد آب و هوای با جوج و ما جوج ها (برای اینکه تو دل مردم دیگر را خالی کنند!) استی را گذاشته اند: «بریتانیای کبیر»!...

وقتی که میخواهند اسمی هم از قاره اروپا ببرند خرج خودشان را سوا میکنند و میگویند: «بریتانیای کبیر و اروپا!» که یعنی مقصودشان اینست که اگر اروپا با تمام ممالکش قاره ایست، جزیره انگلستان هم برای خودی قاره ایست؟! ... تازه از آنهم گذشته: انگلستان اول است و اروپا: دوم! ... البته اگر منم مثل انگلیسی ها آنقدر زود این موضوع را میفهمیدم که دنیا خسر تو خراست منم اسم خانه خرابه بابام را با آن حیاط نیم و جیبش میگذارم «ایالات متحده امپراطوری میز هم زکی و اولاده!»

این از وسعتش، و اما حالا از جمعیتش:

در انگلستان ۵۲ میلیون خلق خدا با دهنهای واز و شکمهای خندق بلا! مثل مور و ملخ توی هم میولند و بطور خلاصه: با این يك وجب خاک کشان که يك استان ماهم حساب نمیشود دو برابر و نیم کشور ولنگه و و از ما «نانخور» دارند! و خود لندن تنها ترش تقریباً با اندازه نصف تمام مملکت ما جمعیت دارد! - از نکته های جالب این شهر اینست که لندنیها شب ۸ میلیون نفر هستند و صبح میشوند ۱۲ میلیون؟!... فکری بد نکن، اینها اینقدر هاهم مرد نیستند! (۴۱ میلیون از اینها که روز در لندن کار میکنند خانه شان در خارج از لندن است. خوب حالا لابد تو میمانی و قتیکه ما با آن خاك وسیع و جمعیت کم هر سال حتی گندم تقاط حاصلخیز ما ترا هم کشتی کشتی از خارج وارد میکنیم آنها با ۲۰ برابر جمعیتشان با چه بدبختی ها و گرفتاریها و کمباییها روبرو هستند؟! البته حق هم داری، چون میدانی؟ قتیکه ما ۲۰ میلیون جمعیت داریم و ۲۰ هزار مشکل، انگلستانی که يك هشتم خاك ما، وسعت دارد باید ۲۵ میلیون جمعیت داشته باشد (یعنی فقط تقریباً با اندازه جمعیت تهران و سا ببارت دیگر با اندازه ربع جمعیت شبهای لندن) و حالاً که ۵۰ میلیون یعنی ۲۰ برابر بیشتر جمعیت دارد یقیناً باید بهمین نسبت هم مشکلاتش بیشتر باشد، یعنی ۴۰۰ هزار مشکل داشته باشد... و از طرف دیگر هم: وقتی که انگلستان ۵۰ میلیون جمعیت دارد ما که خاكمان ۸ برابر آنست باید ۴۰۰ میلیون جمعیت داشته باشیم و حالا تو خوب میتوانی بفهمی که ما با جمعیت کم مان چقدر باید کارمان آسان باشد و آنها با آنهمه جمعیتشان در وسط آب، چقدر کارشان خراب. البته این هست که کشور ما آب کم دارد ولی تصور نکن که انگلستان هم کشور خیلی خوش آب و هوا است و خاکش خوراک همه اهالی را میدهد. نه، ابتدا... در جنگ بین الملل دوم که آلمانها برای يك مدت کوتاه جزیره انگلستان را در وسط آب محاصره کرده و ارتباط آنها را با خارج قطع کرده بودند آنها حتی سبب زمینی هم با اندازه کافی برای خوردن خودشان نداشتند و قتیکه چرچیل دستش از دنیا کوتاه شده بود برایشان نطق میکرد و میگفت «من

بقیه در صفحه ۱۵»



افراد شیاد!

در جریان تخلیه آلونك ها كه از هفته قبل رسماً آغاز گردید و طبق معمول مصاحبات و عكس و تفصیلاتی بدینال خود آورد یگانه مطلبی كه جلب توجه میكرد اظهارات مأموران تخلیه آلونك بود كه فرمودند:

«افراد شیادی كه خود را در جركه آلونك نشینها در آورده اند دستگیر و تنبیه خواهند شد!»
و بدین ترتیب بما میفهماندند كه افسران شیاد در جركه آلونك نشینها هم وارد میشوند و لذا هیچ بعید نیست كه در بین زندانیها و محكومین با اعدام عدهای شیاد وجود داشته باشند كه باید هر چه زودتر دستگیر و تنبیه شوند تا سایر شیادان هوس زندانی گردیدن و اعدام شدن بسرشان نزنند!

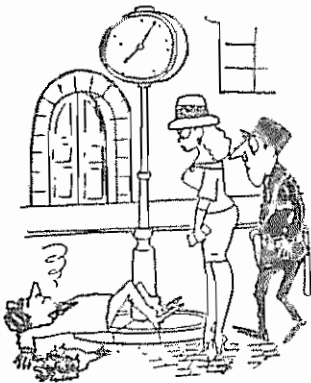
«مصادقخان»

طقت جدائی

داد معشوقه به عاشق پیغام «
دارم دوست بسی از ته دل
لیك با اینهمه باید زین پس
منیم از یاد ترا خواهم برد
گر بیرسی تو ز من علب آن
دید در خانه تو، دیده من!»
که بچون مامان و مرگه پایام
میشوم من ز فراق تو کسل
نکنی وصل مرا هیچ هوس
گر چه غم بیش ز حد خواهم خورد
دهمت پاسخ آن را الآن
دو سه قوطی ز نباتی روغن»

چشم جلدید

بقرار اطلاع چون مدت زمانی که کارمندان برای گرفتن اضافات و ترفیعات انتظار کشیده اند از بعضی لحاظ معادل مدت زمانی است بین حیات زرتشت تا امروز! لذا کارمندان منتظر الاضافات تصمیم گرفتند به مجرد دریافت اضافات و ترفیعات خود يك جشن عجیب و بی سابقه بنام «جشن ترفیعیگان!» راه بیندازند و در این جشن بزبان سانسکریت از اولیای امور تشکر کنند! حالا معلوم نیست در زبان سانسکریت چه کلماتی معنی تشکر را میدهند؟



دختر - آره آقای پاسبان، چون برای اولین بار من خوش قوی کردم و درست سر وقت به میعادگاه آمدم از تعجب غش کرد!

تحول يك روزه

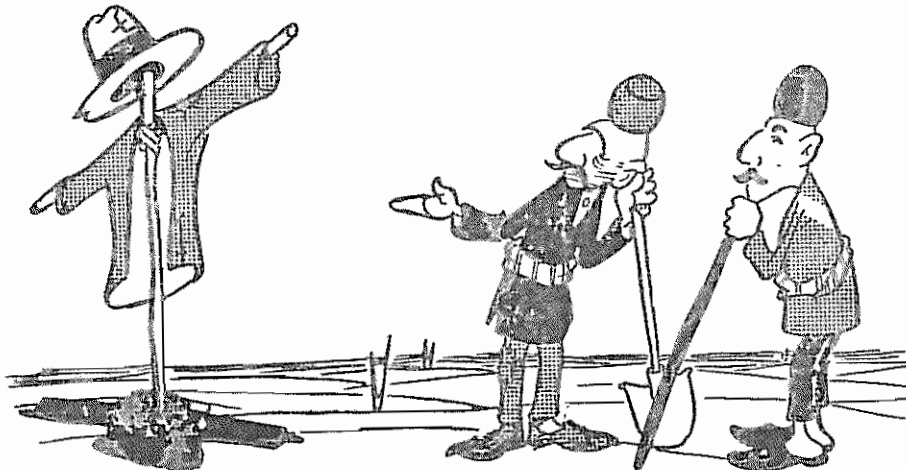
«بقیه افساط شهریه دانش آموزان بی بصاعت بخشوده می شود»
جرايد شنبه گذشته

«بقیه افساط شهریه دانش آموزان بهیچوجه بخشوده نخواهد شد»
جرايد يكشنبه گذشته

توفیق - ما این تحول! بکروزه وزارت فرهنگ راه اولیاء فرهنگی بخصوص وزیر فرهنگ سکوی! تبریک گفته و از اینکه در راه باسواد کردن نوباوگان کشور «يك شبهه صدساله پیموده اند» سپاسگزاریم!!

دنیای خیال
- آنگه این دختره با من ازدواج کنه دیگه هیچی از خدا نمیخوام.
- بله راس میگي ولی اون از تو خیلی چیزها میخواد!

«امسال بعلت خشکسالی اغلب خرمن های گندم سوخته و از بین رفته است.» - جرايد



... بیچاره به موقی «از لولو سرخرمن» بود!

«بقیه نامه‌های يك ایرانی»

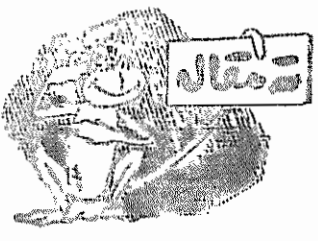
جراشه و خون چیزی برایتان ندارم !
ولی حالا بیا و ببین مردم انگلستان چه وضعی دارند :
... صبح که از خانه بیرون بیرون میانی می بینی توی کوچه
و خیابان جلوی هر خانه ولانه و کاشانه ای شیشه‌های شیر است که صف
کشیده است ... آنهم چه شیر ؟ ... نه از آن شیرهای خودمان که
تا دلت بخراهد آب است و نفاسته و فقط «لینت مزاج» می‌آورد نه ،
شیر غلیظ چربی دار مقوی که صبح بصبح و قتیکه این شازده‌ها
هنوز توی خواب ناز تشریف‌دارند از طرف دولت می‌آورند و به
ثلث قیمت و بطور نسبه در خانه هایشان می‌گذارند . هر خارجی
شرقی و قتیکه صبح این شیشه‌های شیر را کنار کوزه‌های لندن می‌بیند
مثل من از دوستان هموطنش می‌پرسد : «خوب این شیرها را اینطور
بیهواحب کنار کوزه چه گذاشته اند و رفته اند که مردم می‌پندارند ...؟»
و بعد دوست هموطنش می‌گوید : « چرا ایندزدند ؟ ... همه خودشان
یکی یک شیشه شیر دارند ... آره ، منم اولیکه به لندن آمده بودم همین
فکر را میکردم ولی بعد فهمیدم ریخت !»

... توی مغازه‌ها که میردی می‌بینی تا طاق بیست از بهترین
اطعمه و اهر به و کلیه خواستنیهای جهان با ارزانیترین قیمت .
این سورنی است که من از قیمت چند رقم از اجناس یکی از
مغازه‌های لندن برداشتم :
کمپوت هلوی بزرگ : ۲۸ ریال - ساردین متوسط :
۱۱ ریال - مربای بزرگ : ۱۶ ریال - کنسرو نیم کیلویی گوشت
گاو : ۲۸ ریال - پرتقال : دانه‌ای ۳ ریال - گلابی اعلا :
کیلویی ۲۸ ریال - موز عالی : کیلویی ۳۲ ریال - توت فرنگی :
کیلویی ۲۸ ریال - سیب قرمز اعلا : کیلویی ۳۰ ریال سیب زمینی
درشت : کیلویی ۱۲ ریال - پیاز (قمی) : کیلویی ۲۰ ریال .

... عصرها توی کافه‌ها که میروی می‌بینی یکمده جوان
لات بی سرو پا نشسته‌اند و الهی کوفتشان شود دارند همینچور
میخورند ! ... آنهم چی میخورند : بهترین چایی‌ها ، بهترین
قهوه‌ها ، بهترین شیر و سرشیرها ، بهترین نانهای شیرینی ، بهترین
مرباها ، بهترین کیک‌ها و بهترین مشروبات روی زمین را . ولی
چیزیکه بیشتر از همه دل مرا سوزاند یکنوع بستنی عجیب و غریب
و حتی میخوام برایت بگویم : «حیرت انگیز» بود که این کوفت
خورده‌ها زهر مار می‌کردند که اقلاب سیر و زرش بود و توی کیلاس -
های بسیار بلندی میریختند و از هفتاد و دو رقم بستنی و مربا تشکیل
میشد که بتدریج از زیر عبارت بود از : بستنی ساده ، بستنی توت فرنگی ،
بستنی آناناس ، بستنی پرتقال ، لابلای این بستنی‌ها : خامه ، رویش :
مربای آلبالو ، رویش : سرشیر ، رویش : «پلومبیر» و روی همه اش نان
شیرینی با یک قاشق بسیار بلند که به نه کیلاس بستنی برسد ...
این بستنی که آن با جوج و ماجوج‌ها بعنوان «عصرانه» می‌خورند
انقدر زیاد بود که منکه یکدفعه آنرا خوردم چنان سیر شدم که
هفتی شام هم نتوانستم بخورم و فردا صبح که جلوی آینه خودم
را نگاه کردم دیدم لبم گل انداخته !

... این بنده خداهایی که یکجوب زمین دارند و ۵۴ میلیون
دهن و از دکتر و دواشان هم مفت مفت است . توی انگلستان هر کسی
که کاری دارد ماهی ۴ ، ۵ درصد از حقوقش را بعنوان کمک به بهداشت
ملی می‌دهد بدولت و آنوقت همه مردم داخلی و خارجی - در انگلستان
بیمه هستند . اغلب دکترها دکتربیمه ملای هستند و حق ندارند مطب
خصوصی داشته باشند و وزیرت از دشمنان مجانی است . (عین دکتروهای
خودمان!) دواخانه‌ها نیز بابت هر دوا فقط شیلینگ (۱۲ ریالی) می
گیرند حالا میخواد این دوا دوا می‌سد تومنی باشد میخواد دوا
ده تومنی . (با نسخه‌های دویست سیصد تومنی دکترهای خودمان
هم که با کمپانیهای داروئی خارجی گلاب بندی داشتند بخیر !!)
... و آنوقت اگر ناخوشی کسی از اینهم مهمتر بود و کارش بیمارستان
کشید که دیگر نانتی توی روغن است چون برای يك انگلیسی
بیمارستان اصلا بکلمه مجانی است : غذاش ، دواش ، دکترش ، جراحش
تغذش ، همهش و همهش .

... هوی ! اصغر جون بیدار شو ، اینها خواب و خیال
نیست و قصه برایت نمیگویم . اینها عین حقیقت است ، آنهم فقط
یک گوشه از حقیقت .
... آنوقت این همه نعمت‌ها مال ملتی است که نه معدن
سرشاری دارد ، نه زمین های حاصلخیز فراوانی دارد ، و نه
محصولات عمده‌ای . تمام این نعمتها را دولت هایشان از چهار گوشه
دنیا ، از آسیا ، از آفریقا ، از استرالیا و از خیلی جاهای دیگر
آنطور که میدانی ؟ - جمع میکنند و کشتی کشتی بار میکنند -



دکتر ممولی به‌عنوان آقا و ناسلام‌میده

«گه بعضی‌ها» ، واسه کا کا
توفیق پشت دوری کشیده‌ان عوض
یه دختری هم باسم «جعفری خانوم»
از تبریز خاطر خواهی کا کا توفیق شده!
جعفری خانوم واسه کا کا توفیق ضمن
یک نامه پرسوز و کداز و پهر از عکس
و نقاشی گنجشک و قلب تیر خورده
نوشته :

« ... باری کا کا سیاه عزیزم
میخوام رازی را برایت بگویم و
ترا از اسرار قلب خود آگاه سازم .
کا کا جونم ! من چندین
سال بود که عاشق بقرار تو بودم
ولی هر وقت که روزنامه ات را
میخواندم میدیدم که تون دار
باسم گنجشک خانم و لذا با عشقت
میسوختم و میساختم و دم بر نمی
آوردم ولی اکنون چند وقتست
که می‌بینم در روزنامه‌ات خبری
از گنجشک خانم نیست و لابد
انشالله او را طلاق داده‌ای !
الآن که این نامه را برایت
مینویسم آن کلاه منگوله دار
زیبایت و آن چشمهای با حالت
و آن شال و چق قشنگ و آن
هیكل و قیافه سیاه سوخته و با
نمکت مرا از خود بیخود کرده -
است ؟ !
کا کا جونم و معشوق نازنینم ...
بعشق من جواب بده و مرا بیجواب
مگذار والا خودم را میکشم ؟ !
جعفری خانوم جون ! ...
من این نامه تو چاپ کردم ولی
اینو بدون که آقا گنجشک خانوم
بنهههه پوستی از سر من و تو میکند
که جفتی مون عین «یول براینر»
کچل بشیم !!

☆ اوندفه نوشتیم که اکه
یه دفعه دیگه بچه های بد مطالب
زدی رو واسه ما برسن اسمشونو
تو روزنامه مینویسیم و حالا این
هفته اولی شونو که «م - نیرومندی»
باشه بهتره مع . فی میکنیم که همه
بدون کا کا توفیق سر اینقبیل
کارهای بدهیشکی رونمی بخشه .

به عده نوشته ان شما
مینویسین «رونامه توفیق» توفیق
که روزنامه نیس ، روزنامه اونیه
که هر روز دربیاد .
آقا جون من ! آقا هرچی هر روز
دربیاد اسمش باید روزنامه باشه
پس خورشید هم «روزنامه س ؟ !
رازا و نا گذشته کلمه «روزنامه»
در مقابل کلمه «مجله» اس و روزنامه
یعنی نشریه‌ای که مثل مجله جلد
نداشته باشه و وسطش هم دوخته
نشده باشه .
یاهو : ممولی

«دیماه دانش آموزان از هفتمین ماه آغاز میشود» - جراید
بهترین پیچک
ای و وزیر وزارت فرهنگه
ایکه شهریه ات ز سنگینی
این شنیدم که بیمه سازی
تفاضا بود مرا از تو
گر که هستی بفکر ما ، بنما !

عمل نابجا
از عصر روز شنبه که روزنامه‌ها
نوشته بودند اقساط شهریه دانش
آموزان بخشوده میشود عدای از
خانواده های قسطی که با خواندن
این خبر نگران شده بودند ا کا کا
را تلخن پیچ کرده بودند که بابا
این چه وضعه! چرا دولت بدون
جهت امید مردمی را که با بیسبری
تمام انتظار مس برج را میکشند
که قسط شهریه بچه‌شان را بپردازند
نا امید کنده! و کا کا هم چون میدید
حق با آنهاست نمیدانست چه جوابی
بایشان بدهد ولی خوشبختانه روز
یکشنبه موضوع حل شد و مقامات
وزارت خرچنگ با تکذیب خبر
مزبور خیال هم‌را راحت کردند!
تکته :

وظیفه شاق
دولت میکوشد که منافع
اجتماعی را بعد کمال تأمین کند
و ما هم برای توفیق دولت در این
راه ، صمیمانه آرزوی موفقیت
می کنیم .
« از نطق نماینده چهارم »
توفیق : حالا بگوئید باید
قبول کرد که نمایندگان واقعا
وظایف شاقی بعهده دارند چون
هم باید لواجح دولت را از تصویر
بگذرانند هم برای توفیق یافتن
دولت ، «آرزوی موفقیت» کنند !

دماغ سوخته !
جوانی که در اتوبوس جای
خود را بدختر خانمی تعارف کرده
و دختر خانم حتی یک نگاه بی تفاوت
هم با او نکرده است .
« ن - وحید »

«ژنرالهای ویتنام از ترس کودتای رقبای
خود دیشب تا صبح نخوابیدند» - جراید



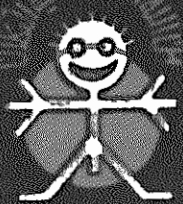
... بالاغیر تا تا من یه چرت میزنم کودتا نکنین!
می‌آورند به جزیره انگلستان میدهند ملتشان میخورد و آنوقت
ملتشان قدرشان را هم نمیدانند و يك وزیرشان (پروفیومو) که
بنده خدا يك دختر بازی میکند (کریستیان کیلر) چه بلاهایی که
بسر او و دولتش در نمی‌آورند !
الآن گرما کرم انتخابات انگلستان است و سر یک ناپرهیزی
خشکه خالی که يك وزیر کرده هنوز که هنوز است وضع دولت و
حزب محافظه کار مترازل است و هنوز مردم و روزنامه‌ها آن بنده های
خدا را که عمری دنیا را خالی کرده اند و شکم ملت انگلیس را
پر کرده اند هو میکنند و میخوادند بهشان رأی دهند و انتخاباتشان
نکنند .
... اصغر جون خیلی رفتم توی احساسات رقیقه (۱) و پند و اندرز ؟
باقیش بمانده . در نامه بعد بازم راجع به این مسائل برایت مینویسم .
عزت زیاد - قربانت : جواد !

روزنامه لنگر

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

پولتیکت با شرمینازاد
حکایت سرگم انسان که در آن

این روزنامه هفتاد و یک ساله است



دین بیست گزیریه، دکتر عباس توفیق

سرپرست: حسین توفیق

صاحب امتیاز: دیر حسن توفیق

توفیق روزنامه‌رایست قبی و استقلال که هیچ حرف در دست توفیق استگی دارد

«طبق آئین نامه امور خلافی حمامهاییکه
آبشان سرد باشد جریمه میشوند . .
- داداش این چائیت که مثل آب حموم سرده.
آجان - گفتی کدوم حموم آبش سرده؟! . .»



۵۰۰